

نگاهی دیگر به باستان شناسی پیش از تاریخ دشت تهران در پهنه فلات مرکزی ایران

دکتر حمید رضا ولی پور*

* استادیار گروه باستان شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر

چکیده

درآمد

مطالعات آگاهی از سطح پیچیدگی فرهنگی و اجتماعی ساکنان دشت تهران در دوره پیش از تاریخ و فرایند تخصص پذیری فن و تولید کالا در دوره های نوسنگی و مس سنگی بوده است (فاضلی ۲۰۰۱). با کاوش تپه چشمه علی علاوه بر دستیابی به گاه نگاری مطلق، نهشت های سه دوره نوسنگی جدید، مس سنگی انتقالی و مس سنگی قدیم نیز بدست آمد (فاضلی و دیگران ۲۰۰۴: ۱۶-۱۷) و با بررسی تصادفی دشت تهران ۱۲ محوطه پیش از تاریخی مربوط به هزاره ششم تا اواخر هزاره چهارم مورد مطالعه قرار گرفت که ۷ محوطه آن برای نخستین بار شناسایی شدند. سپس از سال ۱۳۸۲ با انجام بررسی های نظام مند دشت تهران به مدت سه فصل (کانینگهام و دیگران ۲۰۰۴، ۲۰۰۶) و کاوش تپه پردیس (فاضلی و دیگران ۲۰۰۷) گام دیگری در مطالعه این حوزه فرهنگی برداشته شد. بررسی نظام مند دشت قزوین / تهران و کاوش در چشمه علی، پردیس، زاغه، قبرستان، اسماعیل آباد و اخیرا در چهار بنه و ابراهیم آباد،

با مروری بر تاریخچه مختصر کاوش ها و پژوهش های صورت گرفته در فلات مرکزی ایران، در می یابیم که بیشتر این مطالعات در دشت قزوین و شمال شرقی فلات متمرکز بوده است و در دشت تهران تا سالهای اخیر مطالعات اندکی صورت پذیرفته است. از کاوش های اریخ اشमित در چشمه علی تنها دو خبرنامه یا گزارش محدود منتشر شد و متأسفانه با مرگ دلخراش او در سانحه هوایی نتایج کارهای وی در این محوطه هرگز منتشر نشد. لذا آگاهی ما از چگونگی شکل گیری فرهنگ ها، زیست بوم انسانی و الگوی استقرار و به طور کلی تطور فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع این منطقه بسیار اندک بوده است. در ضمن تا پیش از مطالعات جدید هیچ نمونه تاریخ گذاری مطلق از دشت تهران در دست نبود. با کاوش مجدد تپه چشمه علی در سال ۱۳۶۶ و بررسی باستان شناختی دشت تهران (فاضلی و دیگران ۲۰۰۴)، مطالعات باستان شناختی دشت تهران وارد مرحله تازه ای شد. از جمله اهداف اصلی این

است و روش شناسی هر دو مکان بر اساس بقایای معماری استوار است، اما کاوشها و پژوهش‌های جدید در این دو محوطه اطلاعات گاهنگاشتی جدیدی ارائه نموده است (فاضلی و علی یاری ۱۳۸۵؛ مشکور و دیگران ۱۹۹۹؛ ملاصالحی و دیگران ۱۳۸۵؛ فاضلی و عباس نژاد ۱۳۸۵ الف).

با وجود این پژوهش‌های باستان‌شناختی صورت گرفته در این منطقه در قیاس با شرق و غرب ایران محدود است. نگاهی گذرا به مدل‌های گاه‌نگاری پیشین برای فلات مرکزی ایران، نشان می‌دهد که این پژوهش‌ها بر محرک‌ها و عوامل بیرونی برای تغییر در این منطقه متمرکز شده‌اند (مجید زاده ۱۹۷۶، ملک ۱۹۷۷). چنین روش‌هایی که بیشتر پیامد ایستا فرض کردن فرهنگ‌هاست و تغییرات فرهنگی از طریق نفوذها و مهاجرت مردم توضیح داده می‌شود (جانسون ۱۹۹۲: ۱۸)، بیشتر از هر منطقه فرهنگی دیگر در باره فلات مرکزی بکار برده شده است. این در حالیست که چنین نظریاتی امروزه مورد تجدید نظر قرار گرفته‌اند و باستان‌شناسان از آنها برای توضیحات باستان‌شناختی (چاپمن ۱۹۹۷)، روند‌های اجتماعی (آنتونی ۱۹۹۷) و شبکه‌های اجتماعی (میلروی و میلروی ۱۹۹۷) استفاده می‌کنند. استنباط‌های باستان‌شناختی پیشین در رابطه با گاه‌نگاری و تغییرات فرهنگی در فلات مرکزی در پاره‌ای جهات نادرست است (فاضلی ۲۰۰۱: ۲۴-۴۸). به عنوان نمونه یکی از مدارک مورد استناد باستان‌شناسان در فلات مرکزی برای توضیح تغییرات فرهنگی و ارتباط آنها با عوامل بیرونی دگرگونی‌های سبکی است و این در حالیست که دگرگونی‌های سبک‌شناختی می‌تواند دارای مفاهیم مختلفی باشد.

در این مقاله ضمن بررسی مطالعات گاه‌نگاشتی پیشین فلات مرکزی و دشت تهران، به نقد و بررسی برخی از نظریات مطرح در زمینه تحولات فرهنگی جوامع پیش از تاریخی این منطقه و دلایل ارائه شده برای این تغییرات خواهیم پرداخت؛ و نهایتاً گاه‌نگاری جدید فلات مرکزی و دشت تهران ارائه و مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

پیشینه پژوهش‌های باستان‌شناختی فلات مرکزی

پژوهش‌های باستان‌شناختی فلات مرکزی ایران با کاوش تپه

اطلاعات فراوانی از فرهنگ‌های پیش از تاریخی این منطقه بویژه از دوره نوسنگی، مس‌سنگی و عصر مفرغ در اختیار محققان قرار داده است (بنگرید، فاضلی و دیگران ۲۰۰۴، ۲۰۰۵، ۲۰۰۷).

در دشت کاشان، تپه سیلک نیز مجدداً از سال ۱۳۸۰ مورد کاوش و بازنگری قرار گرفت (ملک ۱۳۸۱؛ فاضلی). علاوه بر پژوهش‌های مورد اشاره تعداد دیگری از محوطه‌های پیش از تاریخی دشت تهران توسط پژوهشگران دانشگاهی و باستان‌شناسان سازمان میراث فرهنگی مورد کاوش و گمانه‌زنی قرار گرفته است (به عنوان نمونه بنگرید، گزارش کاوش‌های مافین آباد: چایچی ۱۳۸۶، و کاوش تپه‌های شغالی و سفالی: حصاری ۱۳۸۶ الف و ب). مجموعه مطالعات انجام شده در دشت تهران موجب شده است که اکنون ما آگاهی زیادی در باره تحولات پیش از تاریخی این منطقه در اختیار داشته باشیم.

گاه‌نگاری‌های پیشین فلات مرکزی بر نتایج کاوش‌های انفرادی چون سیلک، حصار، زاغه و قبرستان استوار بود. تنوعی از اسامی سایت‌ها مانند زاغه، چشمه علی و سیلک، و یا اصطلاحاتی چون سفال دست‌ساز و چرخ‌ساز و همینطور اصطلاحات جغرافیایی چون فلات برای مطالعات گاه‌نگاشتی مورد استفاده قرار گرفته‌اند (مجید زاده ۱۹۸۱؛ ملک ۱۳۷۴).

هر دوره‌ای به مراحل یا زیر مرحله‌هایی چون سیلک II-5، III-3، IIII-7، IV1-2 یا قبرستان I, II, III, IV تقسیم شده‌اند. فاضلی (۲۰۰۱) با لایه‌نگاری چشمه علی و بررسی الگوی استقرار در دشت تهران، به ارائه گاه‌نگاری این منطقه پرداخت؛ وی برای نام‌گذاری دوره‌ها بجای استفاده از اسامی سایت‌ها و نام‌های محلی اصطلاحات باستان‌شناسی نوسنگی و مس‌سنگی را بکار برد. در این مقاله توالی فرهنگ‌ها و دوره‌ها بر پایه اطلاعات لایه‌نگارانه محوطه‌های مهم سیلک (گیرشمن ۱۹۳۸، حصار (دایسون و هاوارد ۱۹۸۹)، زاغه (ملک ۱۳۷۴)، قبرستان (مجید زاده ۱۹۷۶؛ فاضلی ۱۳۸۵)، چشمه علی (فاضلی و دیگران ۲۰۰۴)، تپه پردیس (کانینگهام و دیگران ۲۰۰۴)، چهار بنه و ابراهیم آباد (فاضلی و دیگران ۱۳۸۶ الف و ب)، و تپه شیزر تاکستان (ولی پور ۱۳۸۵، ۱۳۸۷) استوار است. نتایج لایه‌نگاری‌های پیشین زاغه و قبرستان بطور کامل منتشر نشده

ملوان ارتفاع بیش از حد تپه شمالی منجر به این جابه جایی شد (مجید زاده ۱۹۸۱: ۱۴۲).

در همین زمان، اشمیت شروع به کاوش در چشمه علی در سالهای مابین ۱۹۳۶-۱۹۳۴ نمود و سه دوره اسلامی، پارتی و پیش از تاریخی (نوسنگی و مس سنگی) را تعیین نمود. کاوش های اشمیت نشان داد که لایه های فوقانی چشمه علی (احتمالاً در حدود ۲ متر) دربرگیرنده مواد فرهنگی دوره اسلامی هستند. پایین تر از لایه های دوره اسلامی او یک معبد دوره پارتی را با ۵۰۰ سکه که به قرن اول میلادی تاریخ گذاری شدند آشکار ساخت (فاضلی ۲۰۰۱: ۳۱). وی همچنین سه دوره اصلی برای لایه های پیش از تاریخی تشخیص داد. از لایه های تحتانی این سایت، سفالهای دست ساز زمخت که با طرح های هندسی منقوش شده اند و شبیه به آنهایی هستند که توسط پامپلی^۱ از تحتانی ترین لایه های آنو بدست آمده اند، آشکار شد. دومین نهشت عمده در چشمه علی دربردارنده سفالهای قرمز هستند، و سرانجام سومین توالی فرهنگی برای این سایت با معرفی سفالهای چرخ ساز در هزاره چهارم پیش از میلاد شروع می شود (اشمیت ۱۹۳۶: ۴۷). متاسفانه اشمیت در سانحه دلخراش هوایی در سال ۱۹۶۴ در گذشت و اشیاء و مواد بدست آمده از کاوش های او بین موزه های ایران و ایالات متحده آمریکا پخش شد. هم گیرشمن (۱۹۳۸) و هم اشمیت (۱۹۳۷) تلاش کردند ظهور گروههای فرهنگی جدید در فلات مرکزی را که از برخی جهات می توانست با فرهنگ های پیش از تاریخی دیگر در ایران متفاوت باشند، نشان دهند. رهیافت های تاریخی- فرهنگی اشمیت و گیرشمن عمیقاً بر پژوهش های باستان شناسی در فلات مرکزی ایران تاثیر گذاشتند و باستان شناسان بعدی این رهیافت ها را برای مطالعه پیش از تاریخ این منطقه بکار بردند (مک کان ۱۹۴۲؛ مجید زاده ۱۹۷۶؛ دایسون ۱۹۹۱؛ ملک ۱۳۷۴). محققانی چون دونالد مک کان و رابرت دایسون نیز بر پایه مطالعه سفال به تقسیم بندی حوزه های فرهنگی فلات مرکزی ایران بر اساس توزیع سفال (مک کان ۱۹۴۲، ۱۹۵۷) و مقایسه

چشمه علی توسط دمورگان فرانسوی در سال ۱۹۱۲ میلادی شروع شد (واندنبرگ ۱۹۵۹: ۱۲۱)، این محوطه مجدداً در سال ۱۹۲۴ توسط دایت کاردار سفارت فرانسه در تهران مورد کاوش قرار گرفت (همان). اما از نتایج این کاوشها اطلاعات زیادی در دست نیست. مرحله بعدی کاوشهای باستان شناسی فلات مرکزی ایران با کاوش اریخ اشمیت در تپه حصار دامغان در سالهای ۱۹۳۲-۱۹۳۱ آغاز شد (اشمیت ۱۹۳۷)؛ وی سپس در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۳ به کاوش در تپه چشمه علی پرداخت (اشمیت ۱۹۳۵، ۱۹۳۶) و تقریباً همزمان با وی گیرشمن بین سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶ کاوش تپه سیلک کاشان را آغاز نمود (گیرشمن ۱۹۳۹).

تا پیش از کاوشهای اشمیت و گیرشمن هیچ توالی لایه نگاری برای فلات مرکزی ایران در دست نبود؛ گیرشمن (۱۹۳۸) و اشمیت (۱۹۳۵) نخستین باستان شناسانی بودند که به ارائه توالی فرهنگی پیش از تاریخ فلات مرکزی پرداختند. گیرشمن با توجه به مواد بدست آمده از تپه شمالی و جنوبی سیلک، چهار دوره فرهنگی را از هم متمایز نمود: سیلک I، سیلک II، سیلک III و سیلک IV. وی از نام محوطه برای ایجاد گاه نگاری خود استفاده نمود و هر دوره را به چندین فاز تقسیم نمود. بنا بر عقیده وی نخستین گروهی که در این مکان مستقر شدند جوامع شکارچی و گردآورنده بودند که شروع به اهلی کردن گیاهان و دامپروری نمودند. او معتقد است که در لایه های تحتانی سیلک I این دگرگونی آشکار شده است (گیرشمن ۱۹۵۴: ۲۹). او همچنین معتقد است که نخستین ساکنان سیلک نمی دانستند که خانه هایشان را چگونه بسازند، آنها پناهگاه های خود را ابتدا با شاخه ها ایجاد نمودند و سپس خانه های گلی خود را در سیلک I ایجاد نمودند. فرض گیرشمن در باره چنین دگرگونی های اجتماعی و معیشتی در طول سیلک I با شواهد باستان شناسی اندکی پشتیبانی می شود. گیرشمن معتقد بود که مردمان سیلک شمالی پس از پایان دوره دوم این محل را ترک کرده و در تپه جنوبی مستقر شدند، به نظر وی این جابه جایی ناشی از نوعی واقعه ناگوار بود (گیرشمن ۱۹۳۸: جلد اول، ۷۹)، اما به عقیده

¹. PUMPELLY

قرمز رنگ که در سیلک II و چشمه علی آشکار شده است، در تمام مناطق شمالی ایران گسترش یافته بود (همان ۵۷).

در ویرایش دوم «گاه نگاری در باستان‌شناسی جهان باستان» مقاله مک کان حذف گردید و بجای آن مقاله دایسون جایگزین گردید (دایسون ۱۹۶۵). دایسون توالی فرهنگی بین‌النهرین را به عنوان مبنایی برای مطالعه توالی فرهنگی در ایران انتخاب کرد. او از اصطلاح «افق فرهنگی» جهت تفسیر توالی فرهنگی در ایران استفاده نمود. به عنوان مثال، توالی فرهنگی سیلک I در فلات مرکزی با حسونا IV-V قابل مقایسه بود (فاضلی ۲۰۰۱: ۳۲-۳۳).

اما مطالعات نظام مند فلات مرکزی همزمان با شرکت باستان‌شناسان ایرانی در فعالیت‌های میدانی باستان‌شناختی است. نگهبان در تابستان ۱۳۴۹ نخستین فصل از کاوش‌های مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران را در سگزآباد، قبرستان و زاغه به عنوان یک پروژه طولانی مدت مطالعات باستان‌شناختی در دشت قزوین شروع نمود (نگهبان ۱۳۵۶). در کنار پروژه دشت قزوین، تعداد معدودی کاوش‌های باستان‌شناختی نیز در دشت تهران و کرج بانجام رسید. به عنوان مثال حاکمی تپه اسماعیل آباد را در سال ۱۳۳۷ حفاری نمود (حاکمی ۱۳۳۸) و پس از مدتی در سال ۱۳۵۷ همین مکان توسط نوائی مجدداً کاوش شد (طلایی ۱۹۸۴). در نتیجه این کاوش‌ها بیش از ۳۰۰ ظرف کامل و هزاران قطعه سفال، اشیای فلزی، دست‌ساخته‌های سنگی، کاسه‌های سنگی و انواع گوناگون مهره از این محوطه بدست آمد. متأسفانه نتایج این قبیل مطالعات کمتر منتشر شده است. قره تپه شهریار نیز یکی از محوطه‌های مهم دشت تهران است که به مدت دو هفته توسط برتون براون (۱۹۶۲) کاوش شد.

از دهه ۱۳۵۰ به این طرف باستان‌شناسان ایرانی گاه‌نگاری‌های خود را که عمدتاً با استفاده از نام محل‌ها و فرهنگ‌هایی که نشان‌دهنده ارتباطات فضایی و زمانی بین گروه‌های فرهنگی مختلف است، برای فلات مرکزی ایران ارائه نمودند (فاضلی ۲۰۰۱: ۳۳). برابر با مدل مک کان، نگهبان نیز به ارائه گاه‌نگاری نسبی پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران پرداخت و برای سه

این فرهنگ‌ها با فرهنگ‌های شناخته شده بین‌النهرین (دایسون ۱۹۶۵) پرداختند.

مک کان با استفاده از مواد فرهنگی محوطه‌های سیلک، حصار و چشمه علی به ارائه توالی فرهنگی جدیدی برای فلات مرکزی ایران پرداخت. مک کان در کتاب «گاه‌نگاری‌های مقایسه‌ای در باستان‌شناسی جهان باستان» مقاله‌ای تحت عنوان «گاه‌نگاری و لایه‌نگاری مقایسه‌ای ایران» ارائه نمود (اریخ ۱۹۵۴؛ مک کان ۱۹۵۴). وی از سه روش برای مطالعه توالی فرهنگی ایران استفاده نمود. نخست او محوطه‌های همزمان انتخاب شده را با هم مقایسه نمود. به عنوان مثال او مصنوعات بدست آمده از تپه گیان در غرب ایران را با فرهنگ حصار در ناحیه دامغان در فلات مرکزی مقایسه نمود. دوماً وی فرهنگ‌ها و فازهای پیش از تاریخی ایران را با توالی فرهنگی پیش از تاریخ بین‌النهرین مقایسه نمود. سوماً همه توالی‌های فرهنگی ایران و بین‌النهرین را با مناطق دیگری چون آناتولی و دره ایندوس مقایسه نمود (مک کان ۱۹۵۴: ۵۶). با توجه به روش‌شناسی مورد استفاده وی، مک کان ایران پیش از وارکا (دوره پیش از نگارش) را به دو منطقه فرهنگی عمده تقسیم نمود، منطقه نخست با مشخصه فرهنگ سفال نخودی که غرب و جنوب ایران را در بر میگرفت و به مناطقی فرعی با فازهای نسبتاً مختلفی تقسیم می‌شد. دوم منطقه شمال شرقی و شمال مرکزی که در بردارنده سه فرهنگ متوالی است که به نام خود محوطه سیلک، چشمه علی و حصار نامیده شده‌اند؛ در این تقسیم‌بندی دوره سیلک I معرف مرحله اول و قدیم‌ترین فرهنگ فلات مرکزی معرفی شد، مرحله دوم که همزمان با سیلک II بود، بنام فرهنگ چشمه علی نامیده شد و مرحله سوم فرهنگ حصار خوانده شد که شامل دوره‌های سیلک III و حصار I می‌شد (مجیدزاده ۱۹۸۱: ۱۴۱). وی عنوان نمود هر سه این فرهنگ‌ها روستاهایی ساده مبتنی بر کوچ‌نشینی و زندگی کشاورزی بودند که با گذشت زمان بر تجهیزات و میزان مواد ضروری مورد استفاده آنها افزوده شد (مک کان ۱۹۵۴: ۵۷). مک کان با اشاره به سفالهای یافته شده از غارهای مازندران توسط کارلتون کوون و مشاهده سفالهای فرهنگ چشمه علی در بازار عتیقه-که به ادعای فروشندگان از آذربایجان بدست آمده بودند- معتقد بود که فرهنگ سفال

محوطه زاغه، قبرستان و سگرآباد تداوم استقرار پیشنهاد نمود (همان).

دکتر مجید زاده نیز که در محوطه های دشت قزوین به کاوش پرداخته بود، به ارائه مدل دیگری برای گاه نگاری فلات مرکزی پرداخت (مجید زاده ۱۹۸۱). وی تپه زاغه را به عنوان یک محوطه کلیدی جهت مطالعه فرهنگ نوسنگی در فلات مرکزی در نظر گرفت و بر این اساس پیش از تاریخ فلات مرکزی را به چهار دوره متمایز تقسیم نمود (همان ۱۴۱-۱۴۲):

۱. دوره عتیق که قدیم تر از لایه های تپه سیلک است و شواهد زیادی در تایید آن از تپه زاغه (دوره زاغه، لایه های ۹-۱۲) گزارش شده است.

۲. دوره قدیم که در برگیرنده لایه های سیلک I و II، چشمه علی و مرحله چشمه علی در تپه زاغه (لایه های ۱-۸) است.

۳. دوره میانی که با لایه های سیلک 5-1 III مشخص می شود.

۴. دوره متاخر که مشخصه آن لایه های سیلک III6-7b، حصار IC، و قبرستان IV است، پایان زمانی این دوره به شروع دوره آغاز نگارش منتهی می شود.

مجید زاده با این استدلال که فرهنگ های زاغه، قبرستان، چشمه علی و حصار هر کدام بخشی از فرهنگ های پیش از تاریخی فلات مرکزی را در بر می گیرند، معتقد است که اطلاق این نام ها برای این منطقه وسیع مناسب نیستند، بنابراین اصطلاح «فلات» را که از نام فلات مرکزی اقتباس شده است، برای نامیدن هر یک از دوره های پیش گفته بکار می برد (همان).

مجید زاده یکی از بهترین باستان شناسان ایرانی است که توانسته است تغییرات فرهنگی فلات مرکزی ایران را با رهیافتی تاریخی- فرهنگی توضیح دهد (همان). به عبارت دیگر مدلی که وی برای تغییرات فرهنگی در فلات مرکزی ایران ارائه نمود، منطبق بر دیدگاههای مکتب تاریخ فرهنگی است. انسان شناسان و باستان شناسان پیرو مکتب تاریخ فرهنگی به جای تاکید بر روندهای جهانشمول در تغییرات فرهنگی به مطالعه فرهنگ ها بر اساس مناطق مختلف طبیعی پرداختند و در تبیین

تغییرات فرهنگی به عوامل بیرونی همچون مهاجرت و انتشار گرایشی روی آوردند (تریگر ۱۹۸۹: ۱۵۱؛ و برای مطالعات بیشتر بنگرید، راتزل ۱۸۴۴؛ بواس ۱۸۵۸)؛ یکی از نتایج این نوع مطالعات تدوین تسلسل های گاه نگاری منطقه ای است. مجید زاده (۱۹۸۱) نیز با ارائه مدلی در صدد توضیح در باره تغییرات صورت گرفته در جوامع و استقرارهای متروک در طول دوره های فلات قدیم و میانه برآمد. وی با اشاره به حضور دو عنصر وارد شونده به فلات مرکزی در پیش از تاریخ یعنی مرحله ظروف سفالی «نوع آلویی» و فاز «سفال خاکستری» در قبرستان، در صدد توضیح در باره ورود این عناصر غیر بومی برآمد (همان ۱۴۲)؛

وی عنوان نمود که جابه جایی استقرار از تپه شمالی به تپه جنوبی سیلک نه یک رویداد صرفاً محلی، بلکه پدیده ای است که در همه سرزمین های مرتفع مرکزی در قم، کاشان، ساوه، دشت قزوین، کرج، ری، آبیگ و دامغان مشهود است. او با طرح این پرسش که دلیل این جابه جاییهای استقرار در این محدوده وسیع چه می توانست باشد؟ عنوان نمود که نظر گیرشمن به واقعیت نزدیکتر است، اما توجیه ملوان را نمی توان پذیرفت (همان)؛ وی عوامل طبیعی همچون زلزله، یا خشکسالی را نیز به دلیل عدم وجود شواهد باستان شناختی رد نمود، و در ادامه با اشاره به وجود سفال نوع آلویی در پایین ترین لایه های تپه قبرستان، سازندگان این نوع سفال را مهاجمان فرضی به فلات مرکزی دانست؛ کسانی که عامل ترک تمامی استقرارهای دوران فلات قدیم B در فلات مرکزی- از غرب به شرق و در امتداد حاشیه شمالی کویر مرکزی و از شمال به جنوب تا منطقه کاشان- بوده اند (همان ۱۴۳). هر چند وی با مقایسه سفالهای سیلک II و سیلک III عنوان نمود که شباهتهای آنها می تواند ناشی از استمرار فرهنگی باشد و تغییرات آنها نیز می تواند حاکی از گذشت زمان باشد، با وجود این، نتیجه گرفت که تفاوت میان سفال های دوره فلات قدیم و سفالهای دوره فلات میانه در سیلک شمالی و جنوبی نشان می دهد که یک چنین حرکتی در نتیجه فرایندی مسالمت آمیز نبوده است. وی با تحلیل طرح سفالهای سیلک III و طبقه بندی طرح های هشتاد و

گیری، دوره زاغه، دوره چشمه علی (سیلک I و II) و دوره سفال چرخ ساز (سیلک III) (همان).

ملک معتقد است که ساکنان مهران آباد (تپه ای که توسط نگهبان و یانگ در ۱۹۷۰ کاوش شد، اما هنوز نتایج آن منتشر نشده است) در دشت تهران نخستین جوامع انسانی دوره شکل گیری هستند. مرحله دوم با معرفی سفال نوع زاغه در زاغه شروع می شود. وی اعتقاد دارد استنباطی که از لایه نگاری سیلک شده است، درست نیست و عنوان نمود که مواد فرهنگی سیلک I و II بیشتر از آنکه نشان‌دهنده دو دوره فرهنگی باشند به یک دوره تعلق دارند (همان ۱۲-۱۳). بعلاوه ملک نیز با رهیافتی تاریخی- فرهنگی تلاش نمود تا منشاء فرهنگ را بر اساس گوناگونی سفال بیابد؛ او معتقد است که گروه‌های تازه ای به فلات مرکزی مهاجرت کرده اند و موجب تولیدات جدید سفالی شدند. بعدها این اختراع جدید در سرتاسر منطقه و آنسوی فلات مرکزی منتشر شد. سؤال اصلی او این بود که چه گروهی در کدام محل یا منطقه در فلات مرکزی سفالگری را اختراع کرده و آنرا به سایر نقاط فلات منتشر کرده اند؟ وی در این باره به سه منشاء اشاره می کند: الف) یک گروه ناشناخته عامل ساخت سفال و پخش آن به درون فلات بودند. ب) بعضی استقرارهای دوره نوسنگی مستقلانه و به موازات هم موفق به اختراع فن سفالگری شدند و سپس اختراعاتشان به مناطق دیگر منتشر شد. برای مثال، ابتدا ساکنان مهران آباد (در دشت تهران) و کمر بند (در شمال ایران) ساخت سفال را آغاز کردند و سپس این مردم یا یکی از این گروه‌های ناشناخته مهاجرت کردند و در زاغه مستقر شدند. ساکنان زاغه سفالهای پیشرفته تر و استادانه تری را تولید کردند. در نتیجه، بوسیله انتشار و مهاجرت این تکنولوژی در چند شاخه به کل منطقه و سپس آنسوی فلات مرکزی پخش شد. بخشی از این گروه به استپ‌های آسیای مرکزی مهاجرت و حرکت کردند و در مکان‌های دیگری از قبیل جیتون، داشلی تپه، نماز گاه و حوزه گئوکسیور در کوپت داغ ترکمنستان مستقر شدند. ج) یک منشاء مشترک را می توان برای سه حوزه فرهنگی فلات مرکزی، حوزه جنوب غرب و حوزه غرب در نظر گرفت. با توجه به اینکه سفالهایی که در عمق ۱۸ متری و ۱۹ متری از سطح تپه گیان بدست آمده اند، مشابه با سفالهای نوع

شش قطعه سفال این دوره به سه گروه، نتیجه گرفت که دگرگونی‌های ملموس در سفالگری سیلک III - مانند رواج نقش مایه های جدید، و زوال گسترده نقشمایه های دوره سیلک II - نشان می دهد که نظریه جابجائی مسالمت آمیز در سیلک غیر قابل قبول است؛ بنابراین این تغییرات بیانگر آن است که مردمان جدیدی (حاملان سفال آلوئی) به فلات مرکزی مهاجرت کرده و ساکن شده اند (همان ۱۴۴).

مطالعات گاه نگاری دهه ۱۳۷۰ در رابطه با تقسیم فلات مرکزی به مناطق جغرافیایی مختلف از اهمیت بسیاری برخوردار است (فاضلی ۲۰۰۱: ۳۹-۳۷). دایسون توالی فرهنگی جدیدی برای فلات مرکزی بر اساس تنوع زیست محیطی ارائه نمود (دایسون ۱۹۹۱: ۲۵۶) و فلات مرکزی را به سه ناحیه جغرافیائی شمال شرقی، شمال مرکزی و گرگان تقسیم نمود. بعد ها ویت و دایسون (۱۹۹۲) تقسیم بندی دیگری برای پیش از تاریخ فلات مرکزی ارائه نمودند. توالی فرهنگی جدید آنها بیشتر منطبق بر شرایط جغرافیائی بود (فاضلی ۲۰۰۱: ۳۷). آنها گاه نگاری دو منطقه قزوین و کاشان را در دو بخش جداگانه به عنوان قسمتی از فلات مرکزی مطالعه نمودند و پیش از تاریخ این دو منطقه را به هشت دوره به شرح زیر تقسیم نمودند:

۱. زاغه
۲. سیلک 4-3 I
۳. چشمه علی
۴. قبرستان I
۵. قبرستان II
۶. قبرستان III
۷. قبرستان IV
۸. سیلک (آغاز ایلامی)

دکتر ملک نیز که چندین فصل در تپه زاغه دشت قزوین کاوش نموده بود به ارائه توالی فرهنگی جدید برای فلات مرکزی پرداخت (ملک ۱۳۷۴: ۱۷-۹). اختراع سفال و مهاجرت مردم در برگیرنده روش شناسی او برای توالی فرهنگی فلات مرکزی بود. ملک چهار مرحله برای توالی فرهنگی فلات مرکزی بر اساس مشخصات سفالی پیشنهاد نمود. تاریخ گذاری نسبی وی برای پیش از تاریخ فلات مرکزی عبارت است از دوره شکل

۱۹۰). نظریات بواس علاوه بر مردم شناسان نسلی از باستان شناسان را نیز تحت تاثیر قرار داد. باستان شناسان بجای تاکید بر روند های جهانشمول و تکرارستا در تغییرات فرهنگی به مطالعه فرهنگ ها بر اساس مناطق مختلف طبیعی پرداختند و به تدوین تسلسل های گاه نگاری روی آوردند، از اینرو یکی از مکاتب باستان شناسی یعنی مکتب تاریخ فرهنگی شکل گرفت. پیروان این رهیافت در تبیین تغییرات فرهنگی به عوامل خارجی - انتشار گرایی و مهاجرت - تاکید فراوانی داشتند. در اواخر دهه ۱۹۴۰ و در دهه ۱۹۵۰ میلادی باستان شناسان دریافته اند که رهیافت تاریخ فرهنگی اگرچه به حجیم شدن اطلاعات منطقه ای و آگاهی از تفاوت های مکانی و زمانی می انجامد، با وجود این جمع آوری داده های باستان شناسی مبتنی بر ویژگی های فرهنگی جدا، نمی تواند در بیان تغییرات فرهنگی راهگشا باشد؛ ضمن اینکه این داده ها سؤالات فراوانی در باره دلایل تفاوت های فرهنگی بر می انگیزد، بدون اینکه پاسخی برای آنها ارائه نماید. نظریه انتشار گرایی اکنون بوسیله باستان شناسان زیادی مورد سؤال قرار گرفته است (به عنوان نمونه بنگرید، بینفورد ۱۹۶۲، ۱۹۶۵، ۱۹۶۸؛ رنفرو ۱۹۷۳، ۱۹۹۶؛ شنکس و تیلی ۱۹۸۷؛ جانسون ۱۹۹۹). این رهیافت بيشش کمتری در باره روندهای واقعی تغییرات فرهنگی ارائه می دهد؛ لذا بکار گیری آن برای توضیح علت تغییرات فرهنگی در فلات مرکزی، تنها از بعد نظریه «انتشار گرایی» قابل بحث و بررسی است.

از دهه ۴۰ و ۵۰ میلادی باستان شناسان و انسان شناسان با اصلاح نظریات قدیمی در باره تطور فرهنگی، دوباره به مطالعه الگوهای گسترده تطور فرهنگی روی آوردند و معتقد بودند که تنها راه دستیابی به دلایل تنوع فرهنگی، نظریه تطور است، اما از نگاهی تازه تنوع فرهنگی را نتیجه برهمکنش انسانها با محیط زیست پیرامونشان عنوان نمودند، از اینرو با ادغام داده های مردم شناسی و باستان شناسی در صدد حصول به توضیحاتی بودند که توانایی تعمیم (عمومیت بخشی)^۳ داشتند (در این باره به عنوان نمونه بنگرید، وایت ۱۹۴۹، ۱۹۵۰؛ استیوارد ۱۹۵۵؛ بینفورد ۱۹۶۲، ۱۹۶۵، ۱۹۷۲؛ ساهلینز و سرویس ۱۹۶۰؛ سرویس ۱۹۶۲، ۱۹۷۵).

«چشمه علی» هستند و ضمناً سفالهای ۱۸ متر به بالا نیز مشابه با انواع سفالهای جنوب غربی ایران است؛ بنابراین می توان پنداشت که نهادند یک منطقه کلیدی برای درک منشاء فرهنگ و یکی از مناطق ارتباطی غرب و جنوب غربی ایران با فلات مرکزی باشد (همان ۱۸-۱۶).

زمینه نظری

با توجه باینکه نظریات بواس (۱۸۵۸، ۱۹۴۲) نقشی اساسی در شکل گیری مکتب تاریخ فرهنگی ایفا نمود، در اینجا بطور مختصر به برخی از جنبه های نظرات وی می پردازیم. این توضیحات در ضمن به درک نظرات ارائه شده در باره تغییرات فرهنگی فلات مرکزی نیز کمک خواهد نمود. تا پیش از بواس انسان شناسانی چون هربرت اسپنسر، ادوارد تیلور، و لوئیس هنری مورگان که به «تطور گرایی» معروف شدند، در تبیین دگرگونی های فرهنگی و اجتماعی جوامع به ارائه الگوی تطوری «تک خطی» می پرداختند و معتقد بودند تمام جوامع در مسیر تطور خود از این الگوی تکرارستا پیروی می کنند. بواس که چندین سال در میان سرخپوستان کواکیوتل آمریکای شمالی دست به مطالعات میدانی زده بود، نظریات تطور گرایی فرهنگی را به باد انتقاد گرفت. وی معتقد بود بدلیل فقدان اطلاعات لازم در باره جوامع نانوئیس، انسان شناسان قادر به ارائه نظریات معتبر در باره خواستگاههای زندگی اجتماعی نیستند؛ به نظر او فرهنگ انسان قانون پذیر نیست، لذا علاقه ای به کشف قوانین حاکم بر فرایندهای جهانشمول تطوری نداشت، برعکس تاکید او بر این مسئله بود که فرهنگ های بومی نیز قابلیت پیشرفت دارند و هیچ الگوی جهانشمولی برای تطور فرهنگی وجود ندارد؛ به همین خاطر او اهمیت نسبی گرایی فرهنگی را تشخیص داده بود و معتقد بود هر فرهنگی را باید در زمینه فرهنگی خاص خودش و در یک چشم انداز تاریخی مورد ارزیابی قرار داد (تریگر ۱۹۸۹: ۱۵۲). این رهیافت «ویژگی نگری یا جزئی نگری تاریخی»^۲ نامیده می شود که با گردآوری داده های مفصل مردم نگاری مشخص می شود (همان: ۱۵۲،

^۲. Historical particularism

^۳. generalization

سبک و تنوع سبکی

مفهوم باستان‌شناختی سبک و تنوع سبکی به عنوان اساسی برای طبقه‌بندی مصنوعات مطابق با خاستگاه زمانی و مکانی آنها حداقل به دهه دوم قرن نوزدهم بر می‌گردد. دانشمند دانمارکی کریستین تامسن در تلاشی اولیه برای ایجاد یک رویه نظام‌مند برای تاریخ‌گذاری نسبی مواد باستان‌شناختی، از فاکتورهای سبکی نظیر ویژگی‌های طرح‌های تزئینی، به عنوان یکی از ضوابط طبقه‌بندی اشیاء در مجموعه‌های موزه، استفاده نمود (تریگر ۱۹۸۹: ۷۶). در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، سبک یکی از چندین عامل اصلی شد که در توسعه گونه‌شناسی و گاه‌نگاری برای طبقه‌بندی اشیاء از گونه‌های مختلف شرکت داشت. هرچند، با پیدایش باستان‌شناسی روند گرا در دهه ۱۹۶۰ بود که تنوع سبکی در اشیاء مورد استفاده قرار گرفت، تا بوسیله آن در باره جنبه‌های گوناگون سازمان اجتماعی پیش از تاریخ استنباطها و استنتاجهایی صورت گیرد. فعالیتهای پژوهشی بوسیله جیمز دیتز (۱۹۶۵)، جیمز ن هیل (۱۹۷۰)، ویلیام لانگسر (۱۹۷۰) در باره سبک، اعتبار تغییر سبکی را به عنوان شاخصی از تغییر زمانی در اعمال اجتماعی طرح نمود. علیرغم بحثها و انتقادات موجود در باره این مطالعات، سبک به عنوان یک عامل مهم در تحلیل بقایای باستان‌شناختی بکار می‌رود و باستان‌شناسان با سنجش تشابهات و تفاوتها در نمودهای سبکی مواد فرهنگی، از قبیل طرح‌های تزئینی، تلاش می‌کنند تا استنباطهایی در باره پویایی‌های رفتاری جوامع گذشته داشته باشند. سنجش و اندازه‌گیری نمودهای سبکی روشی است برای تشخیص و تعیین درجه و شدت برهمکنش مابین جوامع مختلفی که این طرحهای مشابه یا دیگر عناصر تزئینی را در اقلام تولیدیشان مورد استفاده قرار می‌دهند (پلاگ ۱۹۷۸). از دهه ۱۹۶۰ میلادی، سبک و تعریف آن بطور فزاینده‌ای در تحلیلها و تفسیرهای باستان‌شناختی اهمیت پیدا کرد، و نتیجه بحثها و منازعات موجب شکل‌گیری یک بدنه ادبی قوی برای مفهوم سبک و تنوع سبکی شد (مثلاً بنگرید، دیتز ۱۹۶۵؛ لانگسر ۱۹۷۰؛ هیل ۱۹۷۰، ۱۹۸۵؛ ساکت ۱۹۷۷، ۱۹۸۵، ۱۹۹۰؛ لختمن ۱۹۷۷؛ پلاگ ۱۹۷۸، ۱۹۸۰؛ بینفورد ۱۹۸۹؛ کانکی و دیگران ۱۹۹۰؛ هگمان ۱۹۹۸).

بر اساس مطالعات فوق‌تعاریف فراوانی در باره مفهوم سبک عنوان شده است: ۱- سبک تنوع شکلی در فرم، الگو، یا طرح یک شیء است که متضمن معانی فرهنگی است، و بنابراین ممکن است به عنوان شکلی از ارتباط سمبلیک میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان آن کالا بکار رود، اما مستقل از کاربرد آن یا مقاصد کارکردی که انجام می‌دهد. ۲- مجموع ویژگی‌های تشخیصی هر شیء که با ارائه خاستگاه زمانی و مکانی آن شیء، برای تشخیص پیوستگی فرهنگی استفاده می‌شود. ۳- تغییر پذیری شکلی در فرهنگ مادی که اطلاعاتی در باره هویت فردی و اجتماعی منتقل می‌کند (وایسنر ۱۹۸۳: ۲۵۶).

یکی از بحث‌هایی که از حدود دهه ۱۹۶۰ میلادی مطرح شد این است که روش‌های مختلف یادگیری منجر به تولید محصولاتی با سبک‌های مختلف می‌گردد (وبست ۱۹۷۷). بنابراین بافت اجتماعی که محصولات در داخل آنها تولید می‌شود، با شکل‌گیری سبک و تنوع سبکی ارتباط مستقیمی دارد (بنگرید، پولاک ۱۹۸۳). به نظر وبست (۱۹۷۷: ۳۲۱) سبک آن بخش از تنوع شکلی در فرهنگ مادی است که در فرایند تبادل اطلاعات نقش دارد، و یکی از کارکردهای ارتباطی آن ابلاغ اطلاعاتی در باره مشخصات اجتماعی و نشان دادن مرزهای بین گروههای اجتماعی است. از اینرو سبک به عنوان یک رفتار اجتماعی که در آثار مادی نمود دارد، متضمن پیام‌هایی اجتماعی است؛ تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان این آثار مادی در صورتیکه میزان برهم‌کنش اجتماعی مابین آنها زیاد باشد، به محتوای پیام‌های درون سبک آگاهی دارند. به عبارت دیگر هرچه فاصله اجتماعی میان تولیدکننده و مصرف‌کننده کمتر باشد، آگاهی از محتوای پیام‌ها برای گروه مصرف‌کننده بیشتر خواهد شد و بالعکس در صورت وجود فاصله اجتماعی زیاد مابین آن دو، این امکان وجود دارد که محتوای پیام‌ها توسط گروه مصرف‌کننده قابل درک و شناسایی نباشد. بنابراین نمودهای سبکی که ممکن است پیام‌هایی در زمینه رتبه‌های اجتماعی، تعلق به گروههای جداگانه، اعتقادات دینی، مالکیت، وابستگی سیاسی و نظیر آن داشته باشند، همچنین می‌توانند علائمی از پیوستگی یا افتراق اجتماعی را آشکار سازند (همان

۳۲۸-۳۲۲).

در جوامع ساده تر که فاقد رتبه های اجتماعی هستند یا رتبه های اجتماعی معدودی در آنها وجود دارد، از یکسو تعداد پیام های سبکی که منتقل می شود کمتر است، و از سوی دیگر محتوای پیام ها از پیچیدگی کمتری نیز برخوردار است؛ حال آنکه در جوامع پیچیده تر که هم تعداد گروه های اجتماعی جداگانه، و هم تعداد گروه های هم سطح در آنها زیاد است، تعداد پیام ها و محتوای آنها از پیچیدگی فراوانی برخوردار است (در این باره بنگرید، پولاک ۱۹۸۳).

اما همچنان سؤالات زیادی در باره امکاناتی که مطالعه سبک در اختیار باستان شناسان قرار می دهد، وجود دارد، به عنوان نمونه آیا می توان بر اساس سبک اشیاء به قومیت (گروه قومی) تولید کنندگان آنها دست پیدا کرد، به عبارت دیگر آیا سبک به عنوان بیانی صریح در اشیاء منعکس کننده قومیت تولید کنندگان است. یکی دیگر از موضوعات مهم این است که در پژوهش های باستان شناختی همیشه این امکان که محصولات مادی در بافت اجتماعی که تولید شده اند، بدست بیایند، وجود ندارد و بیشتر اوقات باستان شناسان محصولات را خارج از بافت تولیدی و بیشتر در بافت مصرفی آن می یابند، و این می تواند تحلیل های باستان شناختی را با مشکل مواجه کند.

بحث و نقد

شواهد و مدارک جدید باستان شناختی نظریه مردمان سفال آلودی مجیدزاده را پشتیبانی نمی کند. نتایج حاصل از مطالعه محوطه های دشت تهران بر خلاف فرضیه رایج مبنی بر ترک استقرار های سیلک II، نشان می دهد که پیوستگی فرهنگی مابین سیلک II و سیلک III وجود دارد و انقطاع فرهنگی مابین این دو مرحله دیده نمی شود (ولی پور ۱۳۸۷). علاوه بر آن اکثر محوطه های مورد مطالعه که استقراری از دوره سیلک II در آنها وجود دارد، در بر دارنده استقرار مرحله بعد، یعنی سیلک III نیز هستند؛ و نه تنها جابجائی مکانی که ناشی از هجوم اقوام تازه به دشت تهران باشد مشاهده نمی شود؛ بلکه حاکی از تداوم و پیوستگی استقرار بین این دو مرحله است. مجیدزاده از ابتدای طرح مسئله به دنبال اثبات ورود اقوام تازه به

فلات مرکزی بوده است؛ بر این اساس تنها دسته ای از مدارک باستان شناختی را جهت تایید فرضیه خود مورد نظر قرار داده است و از مدارک دیگری که حاکی از پیوستگی فرهنگی و تداوم سنت های فرهنگی میان این دو مرحله است چشم پوشی نموده است. شواهد و مدارکی که مجیدزاده برای ورود اقوام جدید به منطقه فلات مرکزی به آنها استناد کرده است، علاوه بر وجود سفال نوع آلونی، بیشتر مبتنی بر کاوش تپه های شمالی و جنوبی سیلک و داده های محوطه هایی چون زاغه و قبرستان است و این درحالیست که کاوش مجدد چشمه علی و کاوش تپه پردیس (فاضلی و دیگران ۲۰۰۴؛ کایننگهام و دیگران ۲۰۰۶) حاکی از استمرار فرهنگی و تداوم سنت های سفالگری بین این دو مرحله است. حتی وجود وقفه مابین سیلک II و III آنچنانکه مک کان (۱۹۴۲: ۶۲) اشاره می کند، دلیلی بر انقطاع فرهنگی یا ورود اقوامی تازه نمی تواند باشد. یکی دیگر از دلایلی که مجیدزاده برای تایید فرضیه خود مطرح نموده است، تغییرات سفالی است. وی عنوان می کند که با رواج نقشمایه های جدید در سیلک III نقشمایه های سیلک II بطور گسترده ای زوال پیدا می کنند (مجیدزاده ۱۹۸۱: ۱۴۴)؛ مجیدزاده با مطالعه ۸۶ قطعه سفال سیلک III به وجود سیزده قطعه سفال با چهار نقشمایه از سیلک II با ترکیبات جدید، و بیست قطعه با شش نقشمایه مشابه با نقوش سیلک II اشاره می کند و در مقابل می گوید که در پنجاه و سه قطعه هشت نقشمایه جدید دیده می شود (همان). با در نظر گرفتن همین مطالعه می توان به نتایج یا تحلیلی خلاف نظریه مجیدزاده رسید. نخست اینکه وی به وجود ۱۰ نقشمایه مشابه سیلک II و یا ترکیب آنها با نقشمایه های جدید اشاره می کند، در حالیکه عنوان می کند فقط هشت نقشمایه تازه بوجود آمده است. یعنی ۴۵ درصد نقوش، عناصر نقشی تازه هستند و ۵۵ درصد آنها مشابه با نقوش سیلک II هستند. از نظر تعداد نیز در حدود ۴۰ درصد سفالها دارای نقشمایه هایی مشابه با نقوش سفالهای سیلک II هستند؛ بنابراین از نظر آماری مطالعه فوق خلاف نتیجه گیری مجیدزاده را می رساند و برخلاف نظر وی تغییر ناگهانی یا انقطاع در سنت های سفالگری از نظر نقش مشاهده نمی شود. از طرفی وجود

زیرا افراد یا جامعه الگوهای معمولاً رایجی را که به واسطه برهمکنش بدست آمده است ارائه می‌کنند. یکی دیگر از معیارهای وابسته به تنوع سبکی «نظریه ویستی» است (ویست ۱۹۷۷)؛ به نظر ویست سبک آن بخش از تنوع شکلی در فرهنگ مادی است که در فرایند تبادل اطلاعات نقش دارد، و یکی از کارکرد های ارتباطی آن ابلاغ اطلاعاتی در باره مشخصات اجتماعی و نشان دادن مرزهای بین گروههای اجتماعی است. از اینرو سبک به عنوان یک رفتار اجتماعی که در آثار مادی نمود دارد، متضمن پیام‌هایی اجتماعی است؛ تولید کنندگان و مصرف کنندگان این آثار مادی در صورتیکه میزان برهمکنش اجتماعی مابین آنها زیاد باشد، به محتوای پیام های درون سبک آگاهی دارند (همان ۳۲۸-۳۲۱). در این رهیافت سبک نقشی فعال در جامعه ایفا می‌کند و صرفاً بازتابی منفعلانه از هنجارهای اجتماعی نیست. ویست عنوان کرد که اشکال، رنگ و تزئین اقلام فرهنگ مادی اغلب برای ابلاغ اطلاعات در باره مشخصات اجتماعی از قبیل قومیت استفاده شده اند (همان). از سوی دیگر آنچنان که ردمن (۱۹۷۸: ۸) اشاره کرده است، باید بفهمیم چنین تغییراتی بصورت مدلی پله ای (مرحله ای) سریع بودند یا در یک خط سیر، روندی آهسته و مداوم داشته اند. ضمن اینکه باید توجه داشته باشیم، در تطور فرهنگی، نوآوری اساساً تغییری انباشتی است. لذا هر اندازه که ذخیره اطلاعات تکنولوژیکی یک جامعه افزایش یابد، آهنگ و سرعت رشد و بروز نوآوریهای آن جامعه نیز افزایش می‌یابد. کار و نیتزل (۱۹۹۵: ۳۸۹) نیز معتقدند تغییرات سبکی ممکن است تنوعی از پیام‌ها شامل معانی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تشریفاتی ویژه ای را در بر داشته باشند. بنابراین تغییرات فرهنگی فلات مرکزی و موضوعاتی چون تغییر سبک در محصولات مادی بویژه سفال را باید با این دیدگاه‌ها مورد مطالعه قرار داد.

از سوی دیگر آنچنانکه پولاک (۱۹۸۳) عنوان کرده است در جوامع ساده تر که فاقد رتبه های اجتماعی هستند یا رتبه های اجتماعی معدودی در آنها وجود دارد، از یکسو تعداد پیام های سبکی که منتقل می‌شود کمتر است، و از سوی دیگر محتوای پیام‌ها از پیچیدگی کمتری نیز برخوردار است؛ حال آنکه در جوامع پیچیده تر که هم تعداد گروههای اجتماعی جداگانه، و

چهار نقش مایه از دوره قبل آنهم با ترکیب های جدید چه دلیلی می‌تواند داشته باشد، جز اینکه نشاندهنده تغییر تدریجی در سنتهای سفالگری دوره بعد است، نه تغییر ناگهانی. بنابراین چنانچه معیار ایشان دگرگونی در تزئینات سفالی دوره سیلک III نسبت به سیلک II باشد، مطالعه فوق بیشتر حاکی از تداوم سنتهای پیشین است و نوآوریهای جدید را می‌توان در این راستا ارزیابی نمود. تغییر مداوم و تدریجی در فرم و موتیف سفالها در توالی لایه نگاری تجدید نظر شده اخیر در چشمه علی نیز دیده می‌شود (فاضلی ۲۰۰۱: ۳۷-۳۶).

آن چنانکه گفته شد در طول چند دهه گذشته، باستان شناسان فرضیات گوناگونی در باره سبک و تنوع سبکی ارائه نموده اند (به عنوان نمونه بنگرید، دیتز ۱۹۶۵؛ هیل ۱۹۷۰؛ ویست ۱۹۷۷؛ هگمان ۱۹۹۸). برخی از آنها پیشنهاد کرده اند که مقیاس شباهت‌ها و تفاوت‌ها در شکل و تزئین مصنوعات ممکن است ناشی از روابط اجتماعی درون جوامع یا مابین آنها باشد (کالدول ۱۹۸۰: ۵). به عنوان مثال کالدول معتقد است که ممکن است دو نوع نوآوری در یک جامعه پیدا شود. نخست آنهایی هستند که در داخل آن سنت شکل می‌گیرند، که در واقع ترتیب جدیدی از فرم‌های موجود در آن سنت هستند؛ دوم آن نوع از نوآوری است که در نتیجه برخورد با سنت‌های دیگر پدید آمده است. بعلاوه برخی از باستان شناسان نظریه "برهمکنش" را در رابطه با تغییر پذیری سبکی در طول دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی ارائه نمودند (دیتز ۱۹۵۶؛ والون ۱۹۶۸؛ لانگسر ۱۹۷۰). آنها عموماً اظهار کرده اند که تنوع سبک‌ها در یک منطقه منعکس کننده مقیاس برهمکنش مابین جوامع است و طرح‌های سبکی بوسیله ازدواج‌های درونی، تجارت، یا دیگر شکل‌های ارتباط در یک منطقه منتشر می‌شوند. در این رهیافت رفتار سبکی بصورت دست‌بست از مادر به دختر رسیده است و بعدها سبک‌های تزئینی و تکنیک‌های ویژه تولیدی بصورت عادت و بطور مداوم تکرار شده است (سینوپولی ۱۹۹۱: ۱۲۰). بعلاوه برخی از باستان شناسان متغیر دیگری را برای تنوع سبکی پیشنهاد نموده اند (پلاگ ۱۹۷۶، ۱۹۸۰، ۱۹۹۵؛ ویست ۱۹۷۷؛ براون و پلاگ ۱۹۸۲). این گروه از نظریه برهمکنش اجتماعی با تاکید بر نقش افراد در ارائه سبک‌های مشابه پشتیبانی می‌کنند.

ملک در باب منشاء فرهنگ های فلات مرکزی را می توان در قالب مدل های موسوم به انتشار گرایی که در بین باستان شناسان مکتب تاریخ فرهنگی مرسوم بود جای داد. تا دهه ۱۹۶۰ میلادی باستان شناسان دو رهیافت اساسی در بیان علت های تطور فرهنگی بکار می بردند: انتشار و مهاجرت. آنها معتقد بودند که دگرگونیها و تغییرات فرهنگی در اثر جابجائی های جمعیتی نظیر کوچ، مهاجرت، مبادله، تهاجم و جنگ، و یا اشاعه نوآوریها و ابداعات، افکار و عقاید از جایی به جای دیگر انتقال یافته است؛ بر اساس این دیدگاه ابتدا در یک مکان است که یک نوع تکنولوژی به وقوع می پیوندد و سپس از طریق انتشار به سایر مکان ها منتشر می شود (تریگر ۱۹۸۹: ۱۵۵-۱۵۰). نظریه «انتشار گرایی» از اواسط قرن نوزدهم در کارهای مردم شناسان آلمانی چون فردریش راتزل (۱۸۴۴) و فرانس بواس (۱۸۵۸)، (۱۹۴۲) دیده می شود. ملک نیز با جستجوی منشاء فرهنگ در فلات مرکزی ایران بر اساس گوناگونی سفال معتقد است که گروه های تازه ای به فلات مرکزی مهاجرت کرده اند و موجب تولیدات جدید سفالی شدند. بعدها این اختراع جدید در سرتاسر منطقه و آنسوی فلات مرکزی منتشر شد. در فرضیه وی نیز مهاجرت و انتشار به عنوان عوامل اصلی تغییرات فرهنگی بیان شده اند (ملک ۱۳۷۴: ۱۸-۱۶).

مطالعات گاه نگاشتی جدید دشت تهران

با توجه به مطالعات پیشین لزوم انجام پژوهش های جدید با هدف بهره گیری از روش های تازه هم جهت اصلاح گاه نگاری فلات مرکزی و هم مطالعه چگونگی تطور فرهنگی- اجتماعی و اقتصادی جوامع فلات مرکزی احساس می شد (فاضلی ۲۰۰۱: ۲۴-۴۸). با کاوش مجدد چشمه علی (فاضلی و دیگران ۲۰۰۴)، کاوش های باستان شناختی تپه پردیس در سه فصل (کانینگهام و دیگران ۲۰۰۶؛ فاضلی و دیگران ۲۰۰۷)، بررسی های باستان شناختی دشت تهران (فاضلی ۱۳۸۰؛ کانینگهام و دیگران ۲۰۰۴) و دشت قزوین (فاضلی و عباس نژاد ۱۳۸۵ ب)، کاوش مجدد محوطه های دشت قزوین از قبیل زاغه (فاضلی و علی یاری ۱۳۸۵؛ ملاصالحی و دیگران ۱۳۸۵)، قبرستان (فاضلی و عباس نژاد ۱۳۸۵ الف)، اسماعیل آباد)

هم تعداد گروه های هم سطح در آنها زیاد است، تعداد پیام ها و محتوای آنها از پیچیدگی فراوانی برخوردار است.

مطالعات جدید در دشت تهران حاکی از شکل گیری جوامع خان سالار اولیه در دوره مس سنگی انتقالی است (ولی پور ۱۳۸۷)؛ با توجه به گسترش فرهنگ چشمه علی در گستره فلات مرکزی و افزایش در تعداد استقرار های دشت تهران نسبت به دوره قبل می توان چنین تحلیل نمود که تنوع نقوش و سبک های تزئین سفال در دوره مس سنگی انتقالی حاکی از تغییرات افقی در ساختار جوامع ساکن در دشت تهران و فلات مرکزی ایران است، حال آنکه با رواج برخی از فرم ها و سبک های تزئینی جدید بر روی سفال های دوره سیلک IIII شاهد بروز تغییرات عمودی در ساختار فرهنگی جوامع دوره مس سنگی قدیم هستیم و این مسئله با افزایش جمعیت و رشد مراکز استقرار و پیچیده تر شدن جوامع خانسالار این دوره منطبق است. به احتمال فراوان برخی از فرم ها و نقوش جدید سفالی به سفارش و برای نخبه های اجرایی، اقتصادی یا شاید سیاسی دوره سیلک III ساخته شده است و مورد استفاده عموم مردم نبوده است. این دست از ظروف را می توان حتی به عنوان کالاهای شان زا در این دوره محسوب نمود. بنابراین ظهور عناصر نقشی جدید در سیلک IIII را می توان با توضیحاتی از این دست تحلیل نمود.

ضمناً با فرض پذیرش ترک استقرار ها، ممکن است دلایل فراوانی برای ترک مکان ها در طول دوره مس-سنگی در فلات مرکزی وجود داشته باشد و عوامل بسیاری از قبیل دلایل بوم شناختی، یا شاید شرایط سیاسی متزلزل و ناپایدار علت ترک روستاها قبل از ورود مردمی جدید یا مراجعت قدیمی ترها باشد (فاضلی ۲۰۰۱: ۳۷-۳۵). به عبارت دیگر هر وقفه ای بین دو مرحله فرهنگی، نمی تواند دلیلی بر انقطاع فرهنگی باشد.

فرضیه ملک نیز تنها یک اظهار نظر است و همانندی مابین مجموعه های سفالی چندین منطقه ممکن است در نتیجه عوامل مختلفی باشد، ضمن اینکه باید در نظر داشت که تنها با مطالعه دقیق گونه شناسی سفال است که می توان گونه های مختلف سفالی را علیرغم شباهت های ظاهری مشخص نمود. فرضیه

مصنوعات سفالی و سنگی است. با کاوش تپه پردیس در دشت تهران (فاضلی و دیگران ۱۳۸۶) و تپه‌های ابراهیم آباد و چهاربانه (فاضلی و دیگران ۱۳۸۶ الف و ب)، اطلاعات قابل توجهی در باره استراتژی‌های معیشتی، سازمان و فن آوری تولید، یا الگوهای درون و بین استقرار بدست آمده است. با توجه به مطالعات زمین ریخت‌شناسی دشت تهران (گیلمور و دیگران ۲۰۰۷) مشخص شده است که در طول هر دو هزار سال تقریباً یک متر رسوبات در سطح دشت پراکنده شده است. بنابراین به نظر می‌رسد تعدادی از استقرارهای دوره نوسنگی در زیر این رسوبات مدفون شده‌اند.

وجود سه موقعیت زیست محیطی متفاوت به مردمان ساکن در دشت تهران این امکان را داده است که از الگوهای معیشتی نسبتاً متنوعی بهره ببرند. کوهپایه‌ها و مناطق مرتفع شمالی دشت تهران و دشت‌های نسبتاً حاصلخیز جنوبی بهترین شرایط را برای دو نوع استقرار ایجاد نموده است. یکی از آنها شیوه استقرار دائم و سکونت در دشت در کنار شاخه‌ها یا شاخه اصلی رودخانه‌ها بوده است و دیگری شیوه کوچ‌نشینی است که حد فاصل مراتع شمالی معتدل‌تر و زمین‌های حاصلخیز و پست دشت تهران در جریان بوده است. هرگونه مطالعه‌ای در آینده برای آشکار نمودن شیوه‌های زیست‌جوامع انسانی در طول دوره‌های پارینه‌سنگی تا نوسنگی جدید در دشت تهران باید با در نظر گرفتن امکانات بالقوه ارتفاعات این منطقه و بررسی‌های دقیق‌تر در این مناطق صورت پذیرد. با وجود رسوبات فراوان در دشت تهران و احتمالاً مدفون شدن بسیاری از استقرارهای تک دوره یا کم ارتفاع و در نبود شواهد مستقیم از استقرارهای کوچ‌نشین در مناطق پست و حاصلخیز دشت، تنها پژوهش در مناطق مرتفع‌تر این منطقه امکان‌شناسایی شیوه‌های معیشتی مختلف را برای ما روشن می‌سازد. لذا تا پیش از انجام چنین پژوهش‌هایی اطلاعات ما در باره الگوهای زندگی و معیشت جوامع ساکن در دشت تهران برای دوره‌های یاد شده ناقص خواهد بود.

مواد فرهنگی نوسنگی جدید در دشت تهران در چشمه علی، تپه پردیس، ازبکی، صادق آبادی، مهران آباد، و تپه ارسطو مشخص شده‌اند. فقط سه مکان اول یعنی چشمه علی (ترانشه

فاضلی و آجورلو ۱۳۸۵) و کاوش محل‌های ابراهیم آباد و چهاربانه (فاضلی و دیگران ۱۳۸۶ الف و ب) مواد لازم گردآوری شد. چارچوب گاه‌نگاری این پژوهش‌ها بر اساس روش‌های لایه‌نگاری تاریخ‌گذاری نسبی و مطلق، تاریخ‌گذاری متقاطع و روش‌های رده‌بندی است. یکی از پذیرفته‌ترین روش‌های مطالعه توالی‌های فرهنگی ارتباطات لایه‌نگارانه است. با استفاده از توالی‌های لایه‌نگاری بهم پیوسته بهمراه روش‌های تاریخ‌گذاری مطلق، امکان ایجاد یک زمینه قابل اطمینان برای تاریخ‌گذاری مکان‌های باستان‌شناختی و محتویات آنها فراهم می‌شود. با استفاده از توالی‌های لایه‌نگاری به عنوان چارچوب مطالعه، و بر اساس آن اشیاء یافته شده درون هر لایه تحلیل و تاریخ‌گذاری شده‌اند.

فاضلی بر اساس مدل‌های رده‌بندی و تاریخ‌گذاری متقاطع، سفالهای مافین آباد، چخماق تپه، چشمه علی، تپه شغالی، تپه مهدی خانی، میمون آباد، فخر آباد و صادق آبادی در دشت تهران را مورد مطالعه قرار داد؛ وی توالی لایه‌نگاری زاغه، قبرستان، سیلک و چشمه علی را جهت مقایسه مورد استفاده قرار داده است (فاضلی ۲۰۰۱: ۳۹-۴۶). فاضلی بجای استفاده از نام مکان یا اصطلاحات جغرافیائی برای نامیدن فرهنگ‌ها و دوره‌ها، اصطلاحات باستان‌شناسی نوسنگی، مس سنگی، مفرغ و آهن را بکار برده است و هر کدام از این دوره‌ها را به مراحل تقسیم نموده است. بر این اساس با توجه به کاوش‌های چشمه علی در سال ۱۳۶۶، تپه پردیس بین سالهای ۱۳۸۳-۱۳۸۶ و بررسی الگوی استقرار در دشت تهران، استقرارهای نوسنگی جدید و مس سنگی دشت تهران دوره‌های زیر را در بر می‌گیرند (همان: ۴۰-۴۱؛ کانیگهام و دیگران ۲۰۰۶: ۳۳):

۱. دوره نوسنگی جدید (۶۲۰۰-۵۵۰۰ ق م)
۲. دوره مس سنگی انتقالی (۵۵۰۰-۴۷۰۰ ق م)
۳. دوره مس سنگی قدیم (۴۷۰۰-۴۰۰۰ ق م)
۴. دوره مس سنگی میانی (۴۰۰۰-۳۵۰۰ ق م)
۵. دوره مس سنگی جدید (۳۵۰۰-۳۰۰۰ ق م)

دوره نوسنگی جدید (۶۲۰۰-۵۵۰۰ ق م)

اطلاعات موجود در باره دوره نوسنگی جدید بیشتر بر اساس

نشد. اما آشکار شدن بقایای چندین کانال طبیعی آب در برش های اطراف تپه پردیس و یک کانال مصنوعی آبیاری در اواخر دوره نوسنگی جدید از تپه پردیس (گیلمور ۲۰۰۷؛ کانینگهام و دیگران ۲۰۰۶: ۵۱) شواهدی از نوع معیشت و شیوه های اقتصادی و حتی اطلاعاتی از وضعیت اجتماعی مردم این دوره را ارائه می دهد.

سفالهای این دوره ضمن وجود اختلافات ناچیز محلی، مشخصه های منطقه ای دارند و می توان با مشخصه های عمومی چون تزئین، بافت و فرم شناخته شود. سفال نوسنگی جدید که با نام سفال سیلک I شناخته می شود، در دشت کاشان (سیلک)، دشت تهران (چشمه علی، پردیس، صادق آبادی، ارسطو، مهران آباد، ازبکی و حیدر آباد؟) و دشت قزوین (ابراهیم آباد و چهاربته) بدست آمده اند. تکنولوژی ساخت، فرم، تزئین و سایر مشخصات این نوع سفالها از الگوی یکسانی تبعیت می کند و به عبارت دیگر آنها را می توان به عنوان یک گونه مشخص سفالی معرفی نمود. بنابراین حضور این گونه سفالی در کل فلات مرکزی نشاندهنده گسترش تکنیک ساخت یکسان و روابط درون منطقه ای در طول دوره نوسنگی جدید در فلات مرکزی ایران است.

دوره مس سنگی انتقالی (۵۵۰۰-۴۷۰۰ ق م)

با شروع دوره مس سنگی تعداد استقرارهای دشت تهران به نحو چشمگیری نسبت به دوره نوسنگی جدید، افزایش پیدا می کند. در دوره نوسنگی جدید ۶ استقرار از دشت تهران گزارش شده است، در حالیکه در دوره مس سنگی انتقالی این تعداد به ۲۸ محوطه می رسد، که شاید بازتابی از افزایش جمعیت انسانی یا فعالیت های اقتصادی باشد. نکته دیگر تداوم استقرار در محوطه های نوسنگی جدید است؛ بجز یک محوطه (مهران آباد) که آنهم شاید ناشی از نادیده گرفتن سفالهای مس سنگی در این مکان باشد، همه محوطه ها در دوره مس سنگی نیز مسکون بوده اند و استقرار در ۲۲ محوطه از دوره مس سنگی انتقالی شروع می شود که بیانگر افزایش جمعیت در این منطقه است (جدول شماره ۷ و ۸).

E4-5، کانتکست های ۷۱-۵۷ و ترانشه H7، کانتکست های ۶۸-۶۵)، تپه پردیس (ترانشه II، کانتکست ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸؛ ترانشه ۷، کانتکست ۵۰۰۵؛ ترانشه VII، کانتکست های ۷۰۱۷، ۷۰۱۸، ۷۰۲۰، ۷۰۲۱، ۷۰۲۲ و ۷۰۲۳) و تپه ازبکی کاوش شده اند و آثار این دوره از سه مکان بعدی در نتیجه بررسی های سطحی بدست آمده است.

در باره ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع این دوره مدارک و شواهد محدودی در دست است، این وضعیت بخاطر کاوشهای محدود باستان شناختی است. تنها چشمه علی و پردیس که حاوی آثاری مربوط به این دوره هستند، مورد کاوش قرار گرفته اند. از کاوشهای اریخ اشمیت که بصورت افقی و در مقیاس زیاد بانجام رسیده است متاسفانه اطلاعات زیادی در اختیار نداریم. مطالعه مجدد مواد چشمه علی حاصل از کاوشهای اریخ اشمیت که در دست مطالعه است (متنی و دیگران، در حال انجام)، احتمالاً اطلاعات ما را از داده های کاوش وی بالاتر خواهد برد. کاوش فاضلی (فاضلی و دیگران ۲۰۰۴) در چشمه علی نیز در دو ترانشه عمودی و در مقیاسی محدود بانجام رسید. هرچند برخی مدارک محدود در باره بقایای معماری و تدفین جوامع نوسنگی چشمه علی طی این کاوشها بدست آمد، اما بدلیل محدودیت فضای کاوش آگاهی ما در باره الگوی سکونت، بافت معماری، تدفین و ساختار اجتماعی جامعه نوسنگی چشمه علی، بسیار محدود است. البته با استفاده از مدارک و شواهد مادی دیگری چون فن آوری های مورد استفاده در ساخت مصنوعات سنگی و سفالی تا حدودی ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع این دوره آشکار شده است (فاضلی ۲۰۰۱: ۲۳۶-۲۳۹). آثار دوره نوسنگی جدید در تپه پردیس نیز تنها از دو کانتکست ۱۰۱۷ (ترانشه II) و ۵۰۰۵ (ترانشه V) و از کانتکست های تحتانی ترانشه VII بدست آمد، آثار این دوره نیز از کاوش ترانشه های عمودی و در مقیاس محدود بدست آمد، از کانتکست های نوسنگی پردیس تنها سفال، زغال و ابزار سنگی بدست آمد (کانینگهام و دیگران ۲۰۰۶: ۳۸-۳۹)؛ بنابراین در اینجا نیز بقایای معماری یا تدفین که می تواند درک ما را از ساختار اجتماعی جوامع این دوره افزایش دهد، آشکار

و تنوع در شکل و اندازه این دوک ها نشان‌دهنده رشد صنعت ریسندگی و منسوجات در طول دوره مس سنگی انتقالی است. ایجاد حرفه های نیمه وقت و تمام وقت (وجود کارگاه‌های خانگی، انفرادی و کارگاه‌های متمرکز)، رعایت سبک و استاندارد در تولید کالاهای تولیدی (بویژه محصولات سفالی)، تولید تخصصی و متمرکز محصولات سفالی (وجود کوره های متعدد برای پخت ظروف سفالین بزرگ و کوچک، سردوک، گلوله های گلی فلاخن، پیکرک)، جدا شدن تدریجی محل های مسکونی از کارگاه‌های صنعتی (کارگاه متمرکز تپه پردیس)، نگهداری بسیاری از چهارپایان (گاو، گوسفند، بز، خوک در زاغه، پردیس و چشمه علی) و تولید بسیاری از محصولات کشاورزی (تولید گندم نان در چشمه علی، پردیس و زاغه)، مبادلات سازمان یافته منطقه ای (استفاده از اعداد شمارشی در تپه زاغه)، سلسله مراتب در آداب تدفین (با نقش مهم ایدئولوژی)، سازمان دهی فعالیت های صنعتی غیر کشاورزی و بالاخره وجود جوامع رتبه ای (ظهور جوامع خان سالار) و احتمالاً طبقاتی ساده در طول دوره مس سنگی انتقالی، ساختار اقتصادی-اجتماعی جوامع این دوره را آشکار می سازد. در اواخر دوره نوسنگی جدید رنگ سفالهای نخودی این دوره متمایل به قرمز شده است، و از نظر تکنیک ساخت نیز شاهد پیشرفتهای سفالگری هستیم. با ورود به دوره مس سنگی پوشش قرمز سفال و تنوع نقش مایه های هندسی و اضافه شدن نقوش حیوانی و گیاهی تغییرات تدریجی در سنت های سفالگری این دوره را نشان می دهد. سفالگری در این دوره علاوه بر تولید در کارگاه‌های خانگی و انفرادی در کارگاه‌های متمرکز نیز احتمالاً زیر نظر نخبه های جامعه تولید می شده است. شواهد و مدارک بدست آمده از کاوشهای تپه پردیس در دشت تهران و تپه زاغه در دشت قزوین بیانگر افزایش در پیچیدگی های فرهنگی جوامع این دوره است (ولی پور ۱۳۸۷).

دوره مس سنگی قدیم (۴۷۰۰-۴۰۰۰ ق م)

در کاوشهای تپه سیلک کاشان مشخص شد که مردمان سیلک شمالی پس از سیلک II یعنی دوره مس سنگی انتقالی تپه شمالی را ترک و در محل تپه جنوبی مستقر شده اند، به همین

مدارک و شواهد دوره مس سنگی انتقالی در دشت تهران از چشمه علی (ترانشه E4-5، کانتکست های ۵۶-۱۱ و ترانشه H7، کانتکست های ۶۵-۱۹)، تپه پردیس (ترانشه II، کانتکست های ۱۰۱۷-۱۰۰۱؛ ترانشه I، کانتکست های ۳۰-۱۰؛ و ترانشه های III، IV و V)، شغالی، تپه صادق آبادی، مهدی خانی، قره تپه شهریار، فخر آباد، مافین آباد، پوینک، تپه مرتضی گرد، اسماعیل آباد، ازبکی، ارسطو، داود آباد، دشت بهشت، مرد آباد، حیدر آباد، محوطه کوره آجر پزی، آق تپه مهر شهر، پرندک، کوشکک (بعثت؟)، گاومیشخانه، حسین آباد، حصارک غفاری، معین آباد، ده ماسین، خیر آباد، چهار دانگه (پشت منبع آب)، سرک یا حصارک لواسان و در دشت قزوین از محوطه های فراوانی چون زاغه (لایه I-VIII)، چشمه بلبل (ملک ۱۳۷۴)، ابراهیم آباد (فاضلی و دیگران ۱۳۸۶ ب)، بهرامی، زعفران تپه، قره قباد، ظهیر تپه، محمودیان، زاغه ۲ و کمال آباد (فاضلی ۱۳۸۵: ۲۸) بدست آمده است. سایت دیگر مس سنگی انتقالی، سیلک (سیلک II) در منطقه کاشان با هفت متر نهشت های باستان شناختی است (گیرشمن ۱۹۳۸: ۲۷-۲۴). ضخامت نهشت های باستان شناختی دوره مس سنگی انتقالی در چشمه علی نزدیک به ۵/۷ متر در ترانشه E4-5 و ۵/۵ متر در ترانشه H7 است؛ در تپه پردیس نیز نزدیک به چهار متر از نهشت های باستان شناختی این دوره آشکار شد.

با توجه به مدارک بدست آمده همزمان از دشت قزوین و دشت تهران، پرورش گوسفند/بز و کشاورزی آبی زمینه ایجاد استقرار های بزرگ تر در حدود ۷ هکتار، با خانه های راست گوشه، اتاق های (یا معابد) استادانه و تولید تخصصی محصولات گوناگون ظریف سفالی، و ابزار های سنگی را فراهم نموده است.

حیوانات اهلی این دوره شامل گاو، گوسفند، بز و خوک (مشکور و دیگران ۱۹۹۹) هستند. بهره برداری از حیوانات برای تولید محصولات لبنی و پشم، بویژه گاو اهلی شده نشان دهنده فعالیت های اقتصادی این دوره است. بدست آمدن تعداد زیادی دوک های نخ ریزی از چشمه علی (مجموعه اشمیت)، تپه پردیس (فاضلی و دیگران ۱۳۸۶) و مافین آباد (چایچی ۱۳۸۶)

گزارش شده است: مهدی خانی، مافین آباد، چخماق تپه، تپه شغالی، تپه صادق آبادی، مرتضی گرد، دشت بهشت، احمد آباد، کوشکک (بعثت؟)، پردیس، ازبکی، چاله خاکستری و چشمه علی. در طول کاوش های چشمه علی در سال ۱۳۶۶، شواهدی از دوره مس سنگی میانی گزارش نشد. اما در میان مجموعه سفالهای نگهداری شده در دانشگاه های شیکاگو و پنسیلوانیا که توسط نگارنده مطالعه شد تعدادی قطعات سفالی از این دوره مشاهده شد. وجود استقرار از این مرحله در چهار محوطه معین آباد، سرک یا حصارک لواسان، محوطه کوره آجر پزی، و آق تپه مهر شهر با تردید روبروست. برخی از این مکان ها فقط در طول دوره مس سنگی میانی اشغال شده اند، حال آنکه تعدادی از آنها در مراحل مختلف دوره مس سنگی مسکون بوده اند.

از ابتدای مس سنگی قدیم با آغاز فلزگری در دشت تهران و فلات مرکزی ایران، جوامع این منطقه از پیچیدگی بیشتری برخوردار شدند. در مس سنگی میانی تقریباً تعداد استقرارها به نصف کاهش پیدا کرده است، که مشخص نیست دلایل آن چه می تواند باشد، در سنت های فرهنگی این دوره نسبت به دوره قبل نه تنها تفاوت چشمگیری که ناشی از تغییرات ناگهانی باشد، مشاهده نمی شود، بلکه بیشتر شاهد تداوم در سنت های مادی نظیر سفالگری و فلزکاری هستیم، بنابراین علت کاهش محوطه ها و احتمالاً کاهش جمعیت در این مرحله نسبت به مرحله قبل چه می تواند باشد؟ این سؤال نیازمند پژوهش های دیگری از جمله بررسی استقرار در کل منطقه است، به عنوان نمونه ممکن است الگوی استقرار در این مرحله نسبت به مرحله پیش تفاوت کرده باشد، و البته این احتمال نیز وجود دارد که سفالهای این مرحله که شباهت زیادی به سفالهای مرحله قبل دارند، در بررسی های باستان شناختی از سفالهای مرحله قبل قابل تشخیص نبوده اند، و پژوهشگران سفالهای هر دو مرحله را فقط تحت عنوان مس سنگی قدیم یا سیلک III-3 ثبت نموده اند. احتمال دیگر تخریب محوطه های دشت تهران طی سه چهار دهه گذشته است، بطوریکه در نتیجه این تخریب ها قسمتهای فوقانی آنها از بین رفته است، لذا آثاری از مراحل جدید و میانی

خاطر در سیلک جنوبی استقرار از سیلک III یعنی مس سنگی قدیم شروع می شود. ترک سیلک شمالی و استقرار در فاصله حدود ۶۰۰ متری از آن موجب طرح نظرات گوناگونی در بیان علت این جابجائی گردید. آنچنان که پیشتر نیز گفته شد برخی از باستان شناسان اعتقاد دارند در طول دوره مس سنگی قدیم مردمانی تازه به فلات مرکزی ایران مهاجرت کرده اند (مجید زاده ۱۹۷۹، ۱۹۸۱؛ ویت و دایسون ۱۹۹۲؛ ملک ۱۳۷۴). فاضلی معتقد است که دگرگونی در سبک سفال در استقرارهایی چون سیلک و قبرستان ناشی از وقفه در استقرار در این محوطه هاست (فاضلی ۲۰۰۱: ۴۴). وی معتقد است که توالی لایه نگاری چشمه علی و داده های بررسی استقرار در دشت تهران از چنین فرضیه ای پشتیبانی می کند (همان). در ۲۱ محوطه دشت تهران سفالهای مس سنگی قدیم بدست آمده است، و این در حالی است که وضعیت استقرار در ۶ محوطه دیگر با تردید مواجه است (فصل پنجم، جدول شماره ۷). استقرارهای مس سنگی قدیم در دشت تهران عبارتند از چشمه علی، مهدی خانی، مافین آباد، فخر آباد، تپه صادق آبادی، تپه شغالی، قره تپه شهریار، مرتضی گرد، پوینک. کوشکک (بعثت؟)، احمد آباد، پردیس، ازبکی، شغالی، چخماق تپه، داود آباد، دشت بهشت و حیدر آباد؛ نهشت های باستان شناختی این دوره در چشمه علی در حدود ۳.۵ تا ۴ متر آشکار شده است، که لایه های فوقانی دو ترانشه را شامل می شوند (فاضلی، همان)؛ در تپه پردیس نیز نیم متر از نهشت های این دوره بدست آمد.

آغاز فلزکاری، وجود تخصص های تمام وقت و سازمان یافتن فعالیت های اقتصادی و اجتماعی مهم ترین تحولات صورت گرفته در این مرحله است. این مدارک و شواهد نشان می دهد جوامع این مرحله از دوره مس سنگی از نظر اقتصادی و اجتماعی نسبت به دوره قبل پیشرفت های قابل توجهی داشته اند.

دوره مس سنگی میانی (۴۰۰۰-۳۵۰۰ ق م)

دوره مس سنگی میانی با امکانات جدید ذخیره سازی، ساختمان های عمومی، فلزگری پیشرفته، تولید سفالهای مختلف با اشکال تخصصی تر مشخص شده است (فاضلی ۲۰۰۱: ۴۵). استقرار های دوره مس سنگی میانی در دشت تهران از ۱۳ محوطه زیر

فعالیت‌های فلزگری و شکل‌گیری جوامع قدرتمند در جنوب غربی ایران و بین‌النهرین و نیاز آنها به دسترسی به منابع مواد خام منطقه شرق و شمال شرقی ایران، فلات مرکزی به عنوان یک مسیر مبادلاتی امن و آسان، هم برای انتقال تولیدات و دست ساخته‌های فلزی، و هم برای دسترسی به منابع مواد خام از اهمیت فراوانی برخوردار گردید. به همین خاطر مبادلات سازمان‌یافته فرا منطقه‌ای از این مرحله در فلات مرکزی دیده می‌شود، هرچند صورت‌هایی از مبادلات فرا منطقه‌ای بصورت سازمان‌یافته احتمالاً از مراحل پیشین در این منطقه شکل گرفته بود. وجود پایگاه‌های تجاری منطقه‌ای و آغاز ایلامی در اواخر دوره مس سنگی و با ورود به دوره مفرغ (گودین V و سیلک IV) در مسیر جاده خراسان بزرگ (ولی پور ۱۳۸۱)، ضمن اینکه بر اهمیت تجاری و مبادلاتی این منطقه حکایت دارد، نشان می‌دهد که از دوره‌های قبل به سبب وجود مبادلات سازمان‌یافته گروه‌های سیاسی و بازرگانی در صدد تاسیس پایگاه‌های تجاری یا حضور بازرگانی در این مسیر برآمده‌اند. رواج سفال‌های نوع اوروکی و یانیقی در اواخر این دوره و در دوره بعد در محوطه‌های دشت تهران و فلات مرکزی ایران نیز نشان‌دهنده مبادلات فرا منطقه‌ای است.

نتیجه‌گیری

سازمان تولید سفال در دوره مس سنگی انتقالی

در اواخر دوره نوسنگی جدید رنگ سفال‌های نخودی این دوره متمایل به قرمز شده است، و از نظر تکنیک ساخت نیز شاهد پیشرفت‌های سفالگری هستیم. با ورود به دوره مس سنگی پوشش قرمز سفال و تنوع نقش مایه‌های هندسی و اضافه شدن نقوش حیوانی و گیاهی تغییرات تدریجی در سنت‌های سفالگری این دوره را نشان می‌دهد. سفالگری در این دوره علاوه بر تولید در کارگاه‌های خانگی و انفرادی در کارگاه‌های متمرکز نیز احتمالاً زیر نظر نخبه‌های جامعه تولید می‌شده است. شواهد و مدارک بدست آمده از کاوش‌های تپه پردیس در دشت تهران و تپه زاغه در دشت قزوین بیانگر افزایش در پیچیدگی‌های فرهنگی جوامع این دوره است.

مس سنگی در آنها بدست نمی‌آید. کاوش مجدد چشمه علی بهترین گواه برای این موضوع است؛ در حالیکه در کاوش مجدد این مکان آثاری از این دو مرحله بدست نیامده است، در مجموعه اشمیت سفال‌های مس سنگی میانی و جدید که از کاوش‌های وی بدست آمده‌اند (مطالعه نگارنده بر روی مجموعه مذکور)، نشان می‌دهد که طی ۷۰ سال گذشته بخش‌های فوقانی چشمه علی تخریب شده است. در گزارشات مربوط به بررسی دشت تهران نیز که توسط افراد مختلفی بانجام رسیده است، بارها به تخریب شدید محوطه‌های دشت تهران اشاره شده است (به عنوان نمونه بنگرید، مصدقی ۱۳۸۰؛ حاتمی ۱۳۸۰؛ خلعتبری ۱۳۸۰؛ پازوکی ۱۳۸۲؛ فاضلی ۲۰۰۱)؛ بنابراین این موضوع نباید در تحلیل‌های مربوط به الگوی استقرار جوامع دشت تهران از نظرها غافل بماند.

دوره مس سنگی جدید (۳۵۰۰-۳۰۰۰ ق م)

دوره مس سنگی جدید در دشت تهران برابر با سیلک 7-III6 است و برای نخستین بار توسط گیرشمن (۱۹۳۸) بر اساس مواد بدست آمده از کاوش‌های سیلک در سال‌های ۱۹۳۴-۱۹۳۶ و بعدها توسط نگهبان در سال ۱۳۵۱ در ترانسه E لایه‌های ۱-۶ و ترانسه A لایه‌های ۳-۵ از قبرستان در دشت قزوین شناسایی شد (مجیدزاده ۱۹۷۶: ۶۰؛ فاضلی ۲۰۰۱: ۴۶). در نتیجه کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناختی در دشت تهران نه استقرار مس سنگی جدید شامل صادق آبادی، میمون آباد، چشمه علی، مهدی‌خانی، مافین آباد، سفالین، شغالی، پردیس و ازبکی شناسایی شد؛ و وجود استقرار در دو محوطه کوره آجر پزی و معین آباد با تردید مواجه است. بجز تپه سفالین و میمون آباد که استقرار در آنها از مس سنگی جدید شروع شده است، در بقیه محوطه‌ها تداوم استقرار از مرحله پیش وجود دارد. موضوع کاهش محوطه‌ها و استقرار‌های مربوط به این مرحله نیز قابل قیاس با مرحله پیشین است و احتمالاً عواملی که در کاهش آنها در مرحله قبل دخیل بوده است، برای این مرحله نیز قابل طرح می‌باشد. اما آنچه که مشخص است در مس سنگی جدید، تغییرات زیادی در سازمان اجتماعی و اقتصادی جوامع دشت تهران و فلات مرکزی ایران به وقوع پیوسته است؛ با گسترش

هنوز مهم ترین فعالیت صنعتی این منطقه تهیه، تولید و پخت آجر است که از یک سو نشاندهنده مرغوبیت خاک این منطقه برای تولیدات گلی است و از سوی دیگر بیانگر تداوم سنت های پیشین سفالگری در این منطقه است.

در رابطه با فضاهای معماری پیرامون کوره های سفالگری نیز باید گفت که عملکرد سازه های موصوف به هیچ وجه در ارتباط با یک استقرار صرفاً مسکونی و روزمره نمی تواند باشد. عدم وجود اشیا و ابزار آلات مربوط به یک استقرار مسکونی نظیر ابزارهای سنگی و استخوانی از یک طرف و وجود سازه های تولیدی و ابزار آلات تولید کالاهای سفالین نظیر چرخ سفالگری، چانه گل رس و همین طور مجموعه اشیا بدست آمده از سوی دیگر حکایت از این دارد که ما در این جا با یک مجموعه تاسیسات کارگاهی و تخصصی در زمینه تهیه، تولید و پخت محصولات سفالی مواجه هستیم. بنابراین فضاهای معماری بدست آمده نیز مربوط به این مجموعه کارگاهی است.

به عبارت دیگر در اینجا تنها با کوره هایی منفرد و مجزا از هم مواجه نیستیم. تنوع کوره ها و سازه های حرارتی چه از نظر اندازه و چه از نظر ساختمان و عملکرد بر سازمان تولید و پخت محصولات فوق دلالت دارد. برای اساس می توان اشاره نمود که سفالگران پردیس برای محصولات گوناگون خود از کوره های متفاوتی استفاده می نمودند. به عنوان نمونه ظروف سفالین بزرگ را در کوره بزرگ نظیر کوره یک و چهار ترانشه I و III حرارت می دادند و برای ظروف ظریفتر که نیازمند کنترل دقیق تر دمای کوره و تنظیم درجه حرارت مشخص بوده است از کوره های کوچکتر و ظریفتر نظیر کوره های ترانشه IV استفاده می نمودند.

در مجموع می توان عنوان نمود سازمان تولید سفال در تپه پردیس در طول دوره مس سنگی انتقالی فراتر از سازمان تولید خانگی و یا صنایع تولیدی خانگی بوده است. کارگاههای متمرکز تولید سفال در تپه پردیس، احتمالاً دارای سازمان دهی در ابعاد مختلف تولید بوده اند، تهیه گل مناسب، تخصصی شدن مراحل تولید و تقسیم کار (مثلاً عمل آوری گل، شکل دهی، تزئین و پخت)، استاندارد در تولید محصولات سفالی (تولیدات

تا پیش از این مدارک موجود در باره سازمان تولید سفال در دوره مس سنگی انتقالی بیشتر مبتنی بر شواهد و مدارک غیر مستقیم بود، اما داده های کاوش تپه پردیس مدارک مستقیمی در رابطه با شیوه تولید و میزان تخصص پذیری تولید سفال در دشت تهران ارائه نمود؛ لذا بر اساس مدارک به دست آمده از تپه پردیس سازمان تولید سفال در این دوره را تحلیل خواهیم نمود.

به طور کلی با توجه به شواهد و مدارک موجود اعم از کانتکست های به دست آمده در ترانشه III و IV و همچنین نوع و تعداد یافته های ویژه، کوره ها، دیسک چرخ سفالگری، چانه گل، بقایای مواد رنگی نظیر گل اخری که در پوشش سطح سفال ها مورد استفاده قرار می گرفت، ابزار جهت صیقل دادن سطح سفال، وجود اشیائی که بیشتر کارکرد تولیدی دارند، بدست آمدن تعداد ۱۱۷ عدد فلاخن گلی و سردوک سفالی که بیشتر آنها داخل کوره سفالگری بدست آمد و تعداد مشخص قطعات سفالی شکسته مربوط به چندین ظرف با کیفیت ناقص و سطح دود زده در داخل خاکستر اطراف کوره های سفالگری - که به خاطر پخت ناقص دور ریخته شده اند -، حجم انبوه خاکستر در پیرامون فضای کوره ها، ضایعات و دور ریزهای کارگاه های سفالگری، همگی نشان دهنده این واقعیت است که مجموعه معماری بدست آمده در ترانشه های I، III و IV از فعالیتی تخصصی جهت تولید و پخت محصولات سفالی حکایت دارد. تعداد فراوان خشتهای حرارت دیده در اطراف سازه های حرارتی و سطح فضاهای پیرامونی آنها نیز دلالت بر این موضوع دارد. پیدا شدن دیسک چرخ سفالگری در شمال کوره دوم و دور ریزهای مربوط به قطعات نیمه پخته ظروف سفالی در اطراف سازه ها و داخل سایر کانتکست هایی که با این سازه در ارتباط هستند، نشان از وجود یک فضای تولیدی و کارگاهی در ارتباط با تولید و پخت سفال دارد. این موضوع با توجه به عدم وجود اشیا و سازه های مربوط به زندگی روزمره نظیر تور، ابزار آلات، پیکرک های گلی و.... بیشتر آشکار می شود. موضوعی که در این رابطه می توان به آن اشاره نمود تداوم یک سنت حداقل هفت هزار ساله در منطقه ورامین است.

از دشت تهران آشکار شده اند (مثلاً بنگرید، مجید زاده ۱۹۷۶) چنین الگویی از توزیع جام‌ها در چند سایت محدود نشان می‌دهد که الگوی تولید و مصرف اشیاء مابین استقرارهای دشت تهران در این دوره یکسان نبوده است. براساس تحلیل‌های صورت گرفته می‌توان عنوان نمود که سفال‌های مس سنگی قدیم هم در سطح محلی و هم در سطح منطقه‌ای تولید می‌شدند. هرچند مبادله مواد خام مابین این استقرارها روشن نیست، به نظر می‌رسد که تغییر پذیری منابع مختلف نشان می‌دهد که محوطه‌های گوناگون منابع مختلف را برای ساخت انواع متمایزی از سفالها بکار می‌بردند (فاضلی همان). بر اساس این اطلاعات ممکن است هر مکانی سفالها را هم برای خودش و هم برای توزیع منطقه‌ای می‌ساخته است. کوره‌های سفالگری مربوط به این دوره از مافین آباد و فخر آباد در دشت تهران گزارش شده است (فاضلی ۲۰۰۱: ۱۳۵). پیشتر از سیلک III نیز کوره سفالگری مربوط به این دوره آشکار شده بود (مجیدزاده ۱۹۷۵: ۷۷).

تراکم کمتر نقوش بر سطح ظروف یا به عبارت دیگر وجود عناصر نقشی مستقل بر سطح ظروف که موجب ایجاد فضاهای خالی بیشتری در قیاس با دوره قبل بر سطح سفالها شده است، احتمالاً علاوه بر جنبه‌های سبک‌شناختی، با تولید انبوه سفال و استاندارد در تولید سفالهای همگون نیز مرتبط بوده است. شواهد دیگری چون، گل ریز دانه و مرغوب، پخت کامل تر سفالها، و درصد بیشتر سفالهای چرخ ساز بر تولید تخصصی سفال و رعایت استاندارد در تولید محصولات سفالی حکایت دارد.

در این مقاله ضمن ارائه مطالعات گاه‌نگاشتی پیشین، به نقد و بررسی نظرات و فرضیات موجود در باره تغییرات فرهنگی در فلات مرکزی ایران و دشت تهران پرداختیم. مطالعه حاضر نشان داد که نظرات پیشین تا چه حد می‌تواند قابل قبول باشد. مطالعات گاه‌نگاشتی پیشین بر اساس توضیحات عمومی در باب توالی‌های فرهنگی فلات مرکزی ارائه شده‌اند و این گاه‌نگاری‌ها بر اساس کاوش سایت‌های منفردی چون سیلک، قبرستان و حصار، بدون در نظر گرفتن چشم‌انداز منطقه‌ای و بررسی‌های استقرار محوطه‌های دیگر ارائه شده‌اند، اما بررسی‌ها و کاوشهای دشت تهران و دشت قزوین و مطالعات گاه

یکسان و یکنواخت)، تولیدات متعدد و مختلف سفالی (نظیر دوک‌های سفالی، گلوله‌های گلی فلاخن، پیکرک‌های گلی، اشیاء سفالی سفارشی و انواع و اشکال مختلف ظروف سفالین) و پخت محصولات سفالین در کوره‌هایی با کارکرد‌های ویژه (برای پخت ظروف بزرگ، ظروف کوچک و ظریف و محصولات دیگر سفالی)، بخشی از سازمان تولید سفال در پردیس را آشکار می‌سازد. با توجه به مبانی نظری گفته شده در فصول چهارم و ششم و همینطور این فصل می‌توان نتیجه گرفت یک چنین کارگاه متمرکزی احتمالاً تحت نظر برخی نخبه‌های اقتصادی، یا سیاسی-اجتماعی که بر سازمان تولید سفال و توزیع آن در منطقه نظارت داشته‌اند، قرار داشته است. بنابراین تولید سفال یک فعالیت تخصصی تمام وقت در این محل بوده است. شاید کاوش‌های بیشتر در تپه پردیس آشکار نماید که این مجموعه در فضایی کاملاً دور از فضاهای مسکونی ایجاد شده است، یا در حومه یک منطقه مسکونی؛ به عبارت دیگر به نظر می‌رسد مجموعه کارگاهی فوق به دلایلی چون، نزدیکی به منابع اولیه، یا جلوگیری از پخش دود حاصل از فعالیت کوره‌های سفال‌پزی به داخل محدوده روستا، یا بخاطر مالکیت سازماندهی و نظارت یک نخبه اقتصادی یا اجتماعی-سیاسی به کلی از محدوده مسکونی جدا شده است، و البته این موضوع یعنی جدا شدن فضاهای صنعتی از مناطق مسکونی، و تخصص‌گرایی در تولید از ویژگی‌های جوامع پیچیده و مرکب به شمار می‌رود. بنابر این به نظر می‌رسد جوامع مس سنگی انتقالی پردیس در یک نظام خان‌سالار مراحل پیچیدگی فرهنگی را طی می‌نمودند.

۷-۹-۳ سازمان تولید سفال در دوره مس سنگی قدیم

مدارک و شواهد بدست آمده از دشت تهران نشان داد که در طول دوره مس سنگی میانی سفالها و فلزات بوسیله متخصصین تولید می‌شدند (فاضلی ۲۰۰۱: ۲۵۱-۲۵۴). در زمینه سفال یکی از تولیدات جدید جام‌ها^۴ هستند که در دو رنگ قهوه‌ای و قرمز تولید شده‌اند. این نوع از جام‌ها در استقرارهای معدودی

4. beaker

آباد تداوم استقرار از مس سنگی انتقالی به مس سنگی قدیم گزارش نشده است و این تداوم برای شش محوطه آق تپه مهر شهر، محوطه کوره آجرپزی، خیر آباد، چهار دانگه، معین آباد و حسین آباد با تردید روبروست؛ این در حالیست که تداوم استقرار در ۱۹ محوطه گزارش شده است و در ۳ محوطه مرتضی گرد، چخماق تپه، و احمد آباد استقرار از مس سنگی قدیم شروع می شود. بنابراین شواهد فوق نظریه مجید زاده در باره ترک استقرارها، ورود مردمانی جدید و جابه جایی را نشان نمی دهد. توالی لایه نگاری چشمه علی و تپه پردیس نیز نشان دهنده این است که لایه های تحتانی آنها همزمان با سیلک I به دوره نوسنگی جدید مربوط است، و مواد همزمان با سیلک II به دوره مس سنگی انتقالی تعلق دارد و این دو دوره بر خلاف نظر ملک مربوط به یک دوره فرهنگی نیستند. تغییر تدریجی در سنتهای سفالگری نوسنگی جدید به مس سنگی انتقالی بخوبی در چشمه علی و تا حدودی در پردیس مشاهده می شود (ولی پور ۱۳۸۷).

نگاشتی جدید طی دهه اخیر آگاهی ما را در باره بافت گاه نگاشتی منطقه و سازمان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع پیش از تاریخی این منطقه افزایش داد؛ این مطالعات به ما امکان بازبینی و اصلاح نظرات پیشین را داده است. اکنون می دانیم که توضیحات مجید زاده و ملک در باره مهاجرت و انتشار فرهنگی با داده های باستان شناختی جدید همخوانی ندارد؛ پیوستگی فرهنگی بین مراحل مس سنگی انتقالی و مس سنگی قدیم هم بر اساس مطالعه فرهنگ مادی حاصل از کاوشهای باستان شناختی پشتیبانی می شود، و هم بر اساس یافته های حاصل از بررسی های باستان شناختی.

برخلاف نظر مجید زاده و با توجه به داده های حاصل از بررسی های دشت تهران، در مس سنگی قدیم (سیلک 3-III1) کاهش محسوس یا افزایش ناگهانی در شمار محوطه ها یا جمعیت دشت تهران مشاهده نمی شود. در مجموع ۲۸ استقرار مس سنگی انتقالی در دشت تهران آشکار شده است (جدول شماره ۱)؛ فقط در محوطه های ارسطو، حصارک غفاری، و مرد

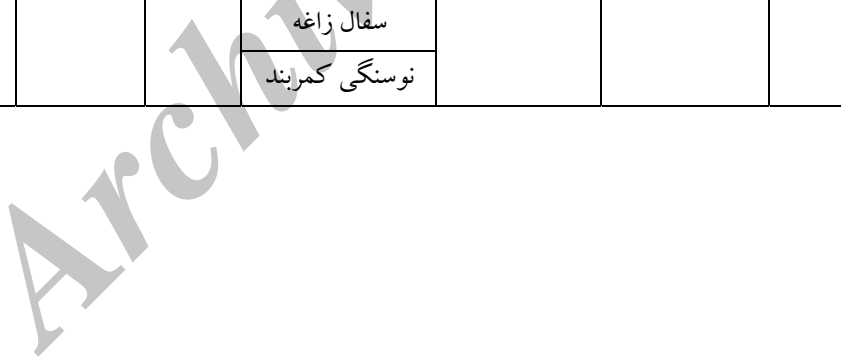
Archive of SID

جداول

جدول شماره ۱: جدول نگاری فلات مرکزی (دایسون ۱۹۹۱)			
ق م	گروگان	فلات شمالی	شمال مرکزی ایران
حدود ۶۲۰۰	غار کمر بند فوقانی غار هاتو تحتانی لایه دارای سفال متخلخل	سنگ چخماق تپه غربی VI	زاغه تحتانی
حدود ۵۸۰۰	غار هاتو ۳۲-۴۵ A یاریم I تورنگ IA	سنگ چخماق تپه شرقی VI-II	چشمه علی تحتانی I الف سیلک I
حدود ۵۵۰۰	هاتو ۵/۸۰ - ۵/۶۰ B تورنگ B	سنگ چخماق تپه شرقی I-II	چشمه علی I الف سیلک II ساوه زاغه فوقانی
حدود ۴۵۰۰		حصار IA	چشمه علی I الف قره تپه موشه لان تپه سیلک II و ۱-۳ III قبرستان I
حدود ۴۰۰۰		حصار IB	چشمه علی I ب سیلک ۴-۵ III قبرستان III گودین VII
حدود ۳۵۰۰	تورنگ II A	حصار I C / II A (نهایی I)	سیلک ۶-۷ b III قبرستان IV گودین VI
حدود ۳۰۰۰	یاریم II	حصار II	سیلک IV گودین V-VI
حدود ۲۵۰۰-۱۷۰۰	تورنگ III	حصار III	سگرآباد

جدول شماره ۲: جدول نگاری نسبی فلات مرکزی ایران (مجید زاده ۱۹۸۱: ۱۴۲)

منطقه قم	اسماء یل آباد	تپه محمود یه	قره تپه	قبرستان و زاغه	مرتضی گرد چشمه علی	تپه سیلک	تپه حصار	دوره			
سفال آلوئی		سفال آلوئی	سفال آلوئی	قبرستان 1-3 IV		وقفه	IC	B	فلات		
				قبرستان 4-6 IV		III 6-7b		A	جدید		
				قبرستان 7-8 III		وقفه		سفال خاکستری			
				قبرستان 9-10 II	X	III 4-5	IB	C	فلات میانه		
				قبرستان I 11-13 سفال آلوئی 14-16 17-19	چشمه علی IB X	III 2-3	IA	B		B	
								سفال آلوئی			III 1
											A
				چشمه علی جدید	چشمه علی تحتانی IA	II		B		فلات قدیم	
								A			
				سفال زاغه نوسنگی کمرابند				فلات عتیق			



جدول شماره ۳: جدول نگاره‌های پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران (ملک ۱۳۷۴:۱۶)		
فلات مرکزی ایران		
محل‌های باستانی	نام دوره	
سفال چرخ ساز	جدید	تپه قبرستان II-IV، سیلک III۴-۷،۷۸، حصار I
	قدیم	سیلک III۱-۳، چشمه علی B، مرتضی گرد تپه قبرستان سگزاباد I. ۱۱-۱۹، محمودیه غربی
سفال دست ساز	چشمه علی	زاغه I-VIII سیلک شمالی (II۱-۳- I۲-۵) مسره چشمه علی (A) خوریان محمد آباد چشمه بلبل قوس قمرو قره تپه شهریار تورنگ تپه قلعه دختر اسماعیل آباد یاریم تپه پوئینک محمودیه شرقی غار کمر بند تپه شغالی بارلکین غار هاتو شیخ تپه کاخ گلستان؟ شیر آشیان سوهانک؟ سنگ چخماق
		زاغه IX-XII سیلک شمالی (I۱) چشمه بلبل ازبکی مهران آباد؟ چشمه علی؟
سفال پوک	شکل گیری	غار کمر بند (از لایه شش به بالا)، مهران آباد
S.M.S	نوسنگی بی سفال	غار کمر بند، غار هاتو

جدول شماره ۴: جدول گاه نگاری پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران (ملک شه میرزادی ۱۳۸۲: ۵۳۹)						
سال تقریبی پیش از حال	نام دوره		نام دوره فرهنگی	نوع سفال	نام محل ها در فلات مرکزی ایران	
حدود ۲۷۰۰	عصر آهن (مفوخ)	III	ماد و هخامنشی	سفال ساز	ازبکی، سگرآباد (لایه XV) سگرآباد (لایه های XIII-XIV) ازبکی، سگرآباد (لایه های XII-XII) سگرآباد (لایه های VII-X)، تپه صرم، معمورین، قلی درویش، شمشیرگاه کهریزک قیطره، حصار I آق تپه ازبکی، خوروین، سگرآباد (لایه های VI-V)	
حدود ۳۰۰۰		II	پس از فلات جدید		ظروف حیوانی شکل خاکستری و خاکستری سیاه	
حدود ۳۵۰۰		I				
↑ حدود ۴۹۰۰ ↓ ↑ حدود ۶۱۰۰ ↓	آغاز ایلامی		فلات جدید		سیلک IV (زیگورات) نوده، معمورین وشنوه؟ اریسمان، قبرستان	
	مرحله انتقالی				وشنوه؟ اریسمان، سیلک III 6-7 & 7a	
	آغاز شهرنشینی		فلات میانه		سیلک سیلک III 4-5 سیلک III 1-3 ازبکی (مارال تپه) چشمه علی ب مرتضی گرد قبرستان (لایه های 11-19) I قمرود قبرستان II-IV حصار I محمودیه غربی، قره تپه شهریار، قره تپه قم	
↑ حدود ۷۰۰۰ ↓ ↑ حدود ۸۰۰۰ ↓ ↑ حدود ۹۰۰۰ ↓ ↓ حدود ۱۰۵۰۰ ↓	نوسنگی	با سفال	فلات قدیم	دست ساز	پوینک، قره تپه، چشمه علی الف، ازبکی اسماعیل آباد، زاغه (لایه های ۸-۱) تپه شغالی ده خیر، آق تپه I-II، یاریم تپه، شیخ تپه، گنج تپه، شیرآشیان، خوریان، قلعه دختر، محمودیه شرقی محمدآباد، چشمه بلبل، تورنگ تپه، کاخ گلستان، قمرود، سوهانک؟ غار کمریند، بارلکین، شاه تپه، غار هاتو، مرسه، قومس سیلک III 1-3 & II 12-5	
			فلات عتیق		زاغه	آق تپه III، زاغه (لایه های ۹-۱۲) یاریم تپه، سیلک II، سنگ چخماق محوطه ازبکی، پوکردوال، ده خیر چشمه علی؟ چشمه بلبل مهران آباد
			شکل گیری		سفال پوک	تپه شورابه مهران آباد غار کمریند (از لایه ۶ به بالا) غار هاتو از عمق ۴/۶۰ متر به بالا
		بی سفال			غار کمریند (لایه های ۷-۱۱) غار هاتو (از عمق ۴/۶۰ تا ۷/۱۵ متر)	
حدود ۱۲۰۰۰	فرا پارینه سنگی				غار کمریند (لایه های ۱۱-۲۷) غار علی تپه	
حدود ۴۵۰۰۰ حدود ۶۰۰۰۰	پارینه سنگی فوقانی جدید		زبرین			
			میانی		تهران؟ حوضه مسیله (با ابزارهای موستری)	
			زبرین			

جدول شماره ۵: جدول گاه‌نگاری پیش از تاریخ دشت قزوین (فاصلی ۱۳۸۵: ۲۸)		
دوره (ق م)	داده‌های بررسی	داده‌های کاوش
مفرغ	پیر یوسفیان، دوران آباد، یوسف آباد، حسین آباد، محوطه A66؟	سگرآباد، اسماعیل آباد(۴)
کالکولیتیک جدید (۳۰۰۰-۳۷۰۰)	زاغه ۲، میان پالان، منصور آباد ۱، ابراهیم آباد	قبرستان (III-IV)، اسماعیل آباد
کالکولیتیک میانی (۳۷۰۰-۴۰۰۰)		قبرستان (II)
کالکولیتیک قدیم (۴۰۰۰-۴۳۰۰)	محمودیان	قبرستان (I)
کالکولیتیک انتقالی (۴۳۰۰-۵۳۰۰)	کمال آباد، چهاربند(۴)، ابراهیم آباد، بهرامی، زعفران تپه، قره قباد، ظهیر تپه، محمودیان، زاغه	زاغه
نوسنگی جدید (۵۳۰۰-۶۰۰۰)	چهاربند، ابراهیم آباد، زاغه ۲	

جدول شماره ۶: جدول پیشنهادی گاه‌نگاری فلات مرکزی ایران				
دوره ق م	دشت قزوین و تاکستان	دشت تهران	دشت کاشان	دامغان / شاهرود
عصر مفرغ	شیزر، دوران آباد	ازبکی، سفالین، ارسطو، حیدر آباد، بالکین، خمار آباد، معمورین،	اریسمان	حصار III
آغاز ادبیات ۲۹۰۰-۳۴۰۰	شیزر	ازبکی؟ سفالین؟	سیلک IV	حصار IIB
مس سنگی جدید ۳۴۰۰-۳۷۰۰	قبرستان، اسماعیل آباد، شیزر	صادق آبادی، میمون آباد، چشمه علی، مهدی خانی، مافین آباد، سفالین و شغالی	سیلک III6-7	حصار IIA
مس سنگی میانی ۳۷۰۰-۴۰۰۰	قبرستان، شیزر	مهدی خانی، مافین آباد، چخماق تپه، تپه شغالی، تپه صادق آبادی، مرتضی گرد، دشت بهشت، احمد آباد، کوشکک (بعثت؟)، پردیس، و چشمه علی	سیلک III4-5	حصار IC
مس سنگی قدیم ۴۰۰۰-۴۳۰۰	قبرستان	چشمه علی، مهدی خانی، مافین آباد، فخر آباد، تپه صادق آبادی، تپه شغالی، قره تپه شهریار، مرتضی گرد، پوینک، کوشکک (بعثت؟)، احمد آباد، پردیس، ازبکی، شغالی، چخماق تپه، داود آباد، دشت بهشت و حیدر آباد	سیلک III1-3	حصار IA-IB
مس سنگی انتقالی ۴۰۰۰-۵۳۰۰	زاغه، چشمه بلبل، ابراهیم آباد، بهرامی، زعفران تپه، قره قباد، ظهیر تپه، محمودیان، زاغه ۲ و کمال آباد	چشمه علی، پردیس، شغالی، تپه صادق آبادی، مهدی خانی، قره تپه شهریار، فخر آباد، مافین آباد، پوینک، تپه مرتضی گرد، اسماعیل آباد، ازبکی، ارسطو، داود آباد، دشت بهشت، مرد آباد، حیدر آباد، محوطه کوره آجر پزی، آق تپه مهر شهر، پرندک، کوشکک (بعثت؟)، گاومیشخانه، حسین آباد، حصارک غفاری، معین آباد، ده ماسین، خیر آباد، چهار دانگه (پشت منبع آب)، سرک یا حصارک لوسان	سیلک II	شیر آشیان
فوقانی ۵۳۰۰-۵۶۰۰	ابراهیم آباد، چهاربند	پردیس، ارسطو، صادق آبادی، ازبکی، چشمه علی	سیلک I4-5	سنگ چخماق
تحتانی ۵۶۰۰-۶۲۰۰	چهاربند	مهران آباد، چشمه علی	سیلک I1-3	

جدول شماره ۷: محوطه های پیش از تاریخی دشت تهران													
منابع	دوره فرهنگی								حوزه	وضعیت مطالعه		نام محوطه	ردیف
	تاریخی اسلامی	آهن	مفرغ	مس سنگی جدید	مس سنگی میانی	مس سنگی قدیم	مس سنگی انتقالی	نوستگی جدید		کاوش	بررسی		
اشمیت ۱۹۳۴ فاضلی ۲۰۰۱	x	x	؟	x	x	x	x	x	ری	x		چشمه علی	۱
مجید زاده ۱۹۷۶					x	x			ری	x		مرتضی گرد	۲
فاضلی ۱۳۷۸، ۲۰۰۱					x	x			رباط کریم		x	چخماق تپه	۳
فاضلی ۲۰۰۱، ۱۳۸۰				x	x	x	x		رباط کریم		x	مهدی خانی	۴
فاضلی ۲۰۰۱				x					رباط کریم		x	میمون آباد	۵
باقری ۱۳۸۰	x	x	؟			x	x		رباط کریم		x	پزندک	۶
باقری ۱۳۸۰		x	؟	؟	؟	؟	x		رباط کریم		x	کوره آجر پزی	۷
حصاری ۱۱۳۸۶ الف		x	x	x					ورامین	x		سفالین	۸
فاضلی ۲۰۰۵ حصاری ۱۳۸۶ ب				x	x	x	x		ورامین	x		شغالی	۹
ملک ۱۳۷۶						x	x		ورامین	x		پوینک	۱۰
فاضلی ۲۰۰۱				x	x	x	x	x	ورامین		x	صادق آبادی	۱۱
خلعتبری ۱۳۸۰						؟	x		ورامین		x	خیر آباد	۱۲
فاضلی ۲۰۰۱						x	x		ورامین		x	فخر آباد	۱۳
کانینگهام و دیگران ۲۰۰۴					x				ورامین		x	چاله خاکستری A103	۱۴
حاتمی ۱۳۸۴					x	x			ورامین		x	احمد آباد	۱۵
فاضلی ۲۰۰۴	x	x		x	x	x	x	x	ورامین	x		پردیس A06	۱۶
حاتمی ۱۳۸۴ کانینگهام و دیگران ۲۰۰۴	x	x				x	x		ورامین		x	ده ماسین (ده محسن؟) A20	۱۷
حاتمی ۱۳۸۵				؟	؟	؟	x		ورامین		x	معین آباد	۱۸
خلعتبری ۱۳۸۰؛ کانینگهام و دیگران ۲۰۰۴						x	x		ورامین		x	داود آباد A50	۱۹
مصدقی ۱۳۸۰							x		شهریار		x	گاومیشخانه	۲۰
مصدقی ۱۳۸۰	x					؟	x		شهریار		x	حسین آباد	۲۱
برتون براون ۱۹۷۹ مصدقی ۱۳۸۰						x	x		شهریار	x		قره تپه	۲۲
مصدقی ۱۳۸۰	x						x		شهریار		x	حصارک غفاری	۲۳
مصدقی ۱۳۸۰	x		x				x	x	شهریار		x	ارسطو	۲۴
مصدقی ۱۳۸۰					x	x	x		شهریار		x	کوشکک (بعث؟)	۲۵
پازوکی ۱۳۸۲	x	x			؟	x	x		شمیرانات لواسان		x	سرک یا حصارک لواسان	۲۶
نگهبان ۱۳۷۶؛ امیری ۱۳۸۰							؟	x	اسلامشهر	x		مهران آباد	۲۷

۲۸	مافین آباد	×	اسلامشهر	×	×	×	×	×	×	×	×	×	فاصلی ۲۰۰۱ چایچی ۱۳۸۷
۲۹	چهار دانگه (پشت منبع آب)	×	ساجیلاغ				؟						حاتمی ۱۳۸۱
۳۰	اسماعیل آباد	×	ساجیلاغ	×	×	×	×	×	×	×	×	×	حاکمی ۱۳۳۸
۳۱	ازبکی	×	ساجیلاغ	×	×	×	×	×	×	×	×	×	مجیدزاده ۱۳۸۲
۳۲	آق تپه	×	مهر شهر				؟	؟	×				حاتمی ۱۳۸۰
۳۳	حیدر آباد	×	ماهدشت کرج					×	×	×	×	×	حاتمی ۱۳۸۰
۳۴	دشت بهشت	×	ماهدشت کرج					×	×	×			حاتمی ۱۳۸۰
۳۵	مرد آباد	×	ماهدشت کرج						×				حاتمی ۱۳۸۰

جدول شماره ۸: جدول تعداد محوطه های دشت تهران و دوره های فرهنگی آنها بر اساس حوزه فرهنگی

ردیف	حوزه فرهنگی	تعداد محوطه	وضعیت مطالعه		دوره فرهنگی									
			بررسی	کاوش	نوسنگی جدید		مس سنگی انتقالی		مس سنگی قدیم		مس سنگی میانی		مس سنگی جدید	
					احتمال	قطعی	احتمال	قطعی	احتمال	قطعی	احتمال	قطعی	احتمال	قطعی
۱	ورامین	۱۲	۸	۴	۲		۹		۸	۲	۵	۱	۴	۱
۲	ری و رباط کریم	۷	۵	۲	۱		۴		۵	۱	۴	۱	۳	۱
۳	شهریار	۶	۵	۱	۱		۶		۲	۱	۱			
۴	کرج	۴	۴		۱		۴		۲	۱	۱			
۵	ساجیلاغ	۳	۱	۲	۱		۳		۲	۱	۱		۱	
۶	اسلام شهر	۲		۲	۱		۱		۱	۱	۱		۱	
۷	لواسان	۱	۱				۱		۱					۱
	جمع	۳۵	۲۴	۱۱	۶	۱	۲۸	۱	۲۱	۶	۱۳	۴	۹	۲